مرکز حقایق اسلامی
سلسله پژوهش های اعتقادی
۱۲

نگاهی به حدیث منزلت

آیت الله سید علی حسینی میلانی



نگاهی به حدیث منزلت

نویسنده:

آیت الله علی حسینی میلانی

ناشر چاپی:

مرکزالحقایق الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

نگاهی به حدیث منزلت

مشخصات کتاب

عنوان قراردادی:احادیث خاص(منزلت). شرح

عنوان و نام پدیدآور:نگاهی به حدیث منزلت/علی حسینی میلانی .

مشخصات نشر:قم: مرکز حقایق اسلامی، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری:۱۵۹ص.

فروست:سلسله پژوهش های اعتقادی؛ ۱۲

شابک:۹۷۸-۶۰۰-۵۳۴۸-۰۰-۲

یادداشت:چاپ دوم : ۱۳۸۸ (فیپا) .

موضوع:علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- اثبات خلافت

موضوع:احادیث خاص(منزلت) -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده:حسینی میلانی، علی، ۱۳۲۶ -

رده بندی کنگره:BP۱۴۵ /م۹۰۲ ح۵ ۱۳۷۸

رده بندی دیویی:۲۹۷/۲۱۸

شماره کتابشناسی ملی:۱۶۰۸۶۶۲

ص :۱

اشاره

مقدمه

سرآغاز

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

... آخرين و كامل ترين دين الهى با بعثت خاتم الانبياء، حضرت محمّد مصطفى صلّى اللّه عليه و آله به جهانيان عرضه شد و آئين و رسالت پيام رسانان الهى با نبوّت آن حضرت پايان پذيرفت.

دين اسلام در شهر مكّه شكوفا شد و پس از بيست و سه سال زحمات طاقت فرساى رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و جمعى از ياران باوفايش، تمامى جزيره العرب را فرا گرفت.

ادامه اين راه الهى در هجدهم ذى الحجّه، در غدير خم و به صورت علنى، از جانب خداى منّان به نخستين رادمرد عالم اسلام پس از پيامبر خدا صلّى اللّه عليه و آله يعنى امير مؤمنان على عليه السلام سپرده شد.

در اين روز، با اعلان ولايت و جانشينى حضرت على عليه السلام ، نعمت الهى تمام و دين اسلام تكميل و سپس به عنوان تنها دينِ مورد

پسند حضرت حق اعلام گردید. این چنین شد که کفرورزان و مشرکان از نابودی دین اسلام مأیوس گشتند.

دیری نپایید که برخی اطرافیان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ، - با توطئه هایی از پیش مهیّا شده - مسیر هدایت و راهبری را پس از رحلت پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله منحرف ساختند، دروازه مدینه علم را بستند و مسلمانان را در تحیّر و سردرگمی قرار دادند. آنان از همان آغازین روزهای حکومتشان، با منع کتابت احادیث نبوی، جعل احادیث، القای شبهات و تدلیس و تلبیس های شیطانی، حقایق اسلام را - که همچون آفتاب جهان تاب بود - پشت ابرهای سیاه شکّ و تردید قرار دادند.

بدیهی است که علی رغم همه توطئه ها، حقایق اسلام و سخنان دُرَرْبار پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله ، توسّط امیر مؤمنان علی علیه السلام ، اوصیای آن بزرگوار علیهم السلام و جمعی از اصحاب و یاران باوفا، در طول تاریخ جاری شده و در هر برهه ای از زمان، به نوعی جلوه نموده است. آنان با بیان حقایق، دودلی ها، شبهه ها و پندارهای واهی شیاطین و دشمنان اسلام را پاسخ داده و حقیقت را برای همگان آشکار ساخته اند.

در این راستا، نام سپیده باورانی همچون شیخ مفید، سیّد مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیر، علاّمه حلّی، قاضی نور اللّه، میر حامد حسین، سیّد شرف الدین، امینی و . . . همچون ستارگانی پرفروز می درخشد؛ چرا که اینان در مسیر دفاع از حقایق اسلامی و تبیین

واقعیّات مکتب اهل بیت علیهم السلام ، با زبان و قلم، به بررسی و پاسخ گویی شبهات پرداخته اند . . .

و در دوران ما، یکی از دانشمندان و اندیشمندانی که با قلمی شیوا و بیانی رَسا به تبیین حقایق تابناک دین مبین اسلام و دفاع عالمانه از حریم امامت و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخته است، پژوهشگر والامقام حضرت آیت اللّه سیّد علی حسینی میلانی، می باشد.

مرکز حقایق اسلامی ، افتخار دارد که احیای آثار پُربار و گران سنگ آن محقّق نستوه را در دستور کار خود قرار داده و با تحقیق، ترجمه و نشر آثار معظّمٌ له، آن ها را در اختیار دانش پژوهان، فرهیختگان و تشنگان حقایق اسلامی قرار دهد.

کتابی که در پیش رو دارید، ترجمه یکی از آثار معظّمٌ له است که اینک "فارسی زبانان" را با حقایق اسلامی آشنا می سازد.

امید است که این تلاش مورد خشنودی و پسند بقیّه اللّه الأعظم، حضرت ولیّ عصر، امام زمان عجل اللّه تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.

مرکز حقایق اسلامی

ص:۱۳

بسم اللّه الرحمن الرحيم

الحمد للّه ربّ العالمين و الصلاه و السلام علی محمّد و آله الطّاهرين

و لعنه اللّه علی أعدائهم أجمعين من الأوّلين و الآخرين.

پيش گفتار

از احاديث معروفی که در منابع شيعی و اهل تسنّن نقل شده حديث منزلت است. در اين حديث پيامبر مکرم اسلام صلی اللّه عليه و آله به امير مؤمنان علی عليه السلام فرمود:

أما ترضی أن تکون منّی بمنزله هارون من موسی؟

آيا راضی نيستی که برای من همانند هارون نسبت به موسی باشی؟

بنا بر نقل های ديگر، آن حضرت فرمود:

أنت منّی بمنزله هارون من موسی.

تو برای من همانند هارون نسبت به موسی هستی.

در تعبیر دیگری حضرتش فرمود:

علی منّی بمنزله هارون من موسی؛

علی برای من همانند هارون است به موسی.

ویژگی ممتاز این حدیث از بسیاری احادیث دیگر این است که آن را بُخاری و مسلم در کنار سایر محدّثان نقل نموده اند. به اصطلاح اهل تسنن این حدیث، حدیثی است که بُخاری و مسلم هر دو بر نقل آن اتّفاق کرده اند.

از طرف دیگر، همین حدیث از چند جهت بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام دلالت دارد. از این رو از جهات گوناگونی به این حدیث استدلال می شود.

به همین جهت علمای ما از دیرباز به این حدیث عنایت ویژه ای داشته اند؛ همان طور که دیگران نیز به نقل آن با سندهای خود و هم چنین به پاسخ دادن از این حدیث از راه های گوناگون اهتمام ورزیده اند.

ما در این نوشتار این حدیث شریف را از نظر سند و دلالت بررسی نموده و در اختیار پژوهشگران و فرهیختگان قرار می دهیم.

سید علی حسینی میلانی

بخش یکم: نگاهی به راویان حدیث منزلت

راویان حدیث منزلت

پیش از آن که به بررسی متن حدیث منزلت بپردازیم، اسامی برخی از اصحاب پیامبر که این حدیث را روایت کرده اند می آوریم.

هم چنین به نام مشهورترین راویان پرآوازه از محدّثان، مفسّران و تاریخ نگاران در قرن های مختلف اشاره می نماییم.

۱ . امیر مؤمنان علی علیه السلام.

در رأس راویان این حدیث از اصحاب پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله ، نام امیر مؤمنان علی علیه السلام می درخشد.

هم چنین این حدیث را این عدّه ای از صحابه نقل کرده اند که عبارتند از:

۲ . عبد اللَّه بن عبّاس؛

۳ . جابر بن عبد اللَّه انصاری؛

۴ . عبد اللَّه بن مسعود؛

۵ . سعد بن ابی وَقّاص؛

۶ . عمر بن خطّاب؛

۷ . ابو سعید خُدری؛

۸ . براء بن عازب؛

۹ . جابر بن سمره؛

۱۰ . ابو هریره؛

۱۱ . مالک بن حویرث؛

۱۲ . زید بن ارقم؛

۱۳ . ابو رافع؛

۱۴ . حذیفه بن أسید؛

۱۵ . انس بن مالک؛

۱۶ . عبد اللَّه بن ابی اوفی؛

۱۷ . ابو ایّوب انصاری؛

۱۸ . عقیل بن ابی طالب؛

۱۹ . حُبشی بن جناده؛

۲۰ . معاویه بن ابی سُفیان.

از راویان این حدیث، زنان اصحاب نیز هستند که عبارتند از:

۱ . ام المؤمنین امّ سلمه (که رضوان خدا بر او باد)؛

۲ . اسماء بنت عمیس.

حدیث منزلت و تواتر آن

بیش از سی نفر از صحابه این حدیث را روایت کرده اند. شاید مجموع راویان مرد و زن از صحابه، تا چهل نفر نیز برسند.

ابن عبد البرّ در کتاب الاستیعاب درباره حدیث منزلت می نویسد:

این حدیث از معتبرترین و صحیح ترین روایات است.

وی در ادامه می افزاید: حدیث سعد بن ابی وَقّاص با سندهای بسیاری نقل شده است.

آنگاه ابن عبد البرّ عدّه ای از اصحابی که این حدیث را روایت کرده اند نام برده و در پایان می گوید: البتّه گروه دیگری نیز این حدیث را روایت کرده اند که ذکر اسامی آن ها به درازا می کشد. (۱)مزّی نیز در تهذیب الکمال به این حدیث اشاره کرده و در شرح حال امیر مؤمنان علی علیه السلام همین گونه اظهار نظر می کند. (۲)حافظ ابن عساکر نیز در موارد بسیاری از تاریخ مدینه دمشق ، به هنگام شرح حال امیر مؤمنان علی علیه السلام ، طرق و سندهای این حدیث را از حدود بیست صحابی ذکر می کند. (۳)

ص:۲۳

۱- ۱) . الاستیعاب: ۳ / ۱۰۹۷.

۲- ۲) . تهذیب الکمال: ۲ / ۴۸۳.

۳- ۳) . تاریخ مدینه دمشق: ۱ / ۳۰۶ - ۳۹۳، شرح حال امام علی علیه السلام.

هم چنین حافظ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری ، پس از آن که عدّه ای از صحابه ای که این حدیث را نقل کرده اند نام می برد، متن روایات گروهی از آن ها را نقل می کند و می گوید: ابن عساکر در ضمن شرح حال علی علیه السلام ، تمامی طُرُق حدیث منزلت را ذکر کرده است. (۱)بنا بر این، حدیث منزلت افزون بر این که نزد اندیشمندان شیعه امامیه متواتر است، در نزد اهل سنّت نیز از احادیث صحیح، معروف و مشهور است؛ بلکه نزد آنان نیز از احادیث متواتر به شمار می آید.

حاکم نیشابوری در این زمینه گوید: حدیث منزلت به حدّ تواتر رسیده است. (۲)هم چنان که حافظ جلال الدین سیوطی نیز این حدیث را در کتاب قطف الأزهار المتناثره فی الأخبار المتواتره (۳) - که در بیان احادیث متواتر است - نقل می کند.

از طرفی شیخ علی متقی هندی نیز در کتاب قطف الأزهار المتناثره فی الأخبار المتواتره در نقل این حدیث از سیوطی پیروی کرده است. و از

۱- ۱) . فتح الباری: ۷ / ۶۰.

۲- ۲) . کفایه الطالب فی مناقب علیّ بن ابی طالب علیه السلام: ۲۸۳.

۳- ۳) . قطف الأزهار المتناثره فی الأخبار المتواتره: حرف الف.

کسانی که به تواتر این حدیث اعتراف کرده، شاه ولی اللّه دهلوی محدّث دیار هند است. او این مطلب را در کتاب ازاله الخفاء فی سیره الخلفاء آورده است.

راویان حدیث منزلت در قرون متفاوت

ما به نام عدّه ای از مشهورترین مشاهیر اهل تسنّن که در قرن های مختلف این حدیث را روایت کرده اند اشاره می کنیم.

۱ . محمّد بن اسحاق، نویسنده کتاب السیره؛

۲ . ابو داود سلیمان بن داوود طیالسی در مسند؛

۳ . محمّد بن سعد، نگارنده کتاب الطبقات الکبری؛

۴ . ابو بکر بن ابی شِیبه، نگارنده المصنّف؛

۵ . احمد بن حنبل شیبانی، نگارنده المسند؛

۶ . محمد بن اسماعیل بُخاری در صحیح؛

۷ . مسلم نیشابوری در صحیح؛

۸ . ابن ماجه قزوینی در صحیح؛

۹ . ابو حاتِم بن حبّان در صحیح؛

۱۰ . محمد بن عیسی تِرمذی در صحیح؛

۱۱ . عبد اللَّه بن احمد بن حنبل؛

او فرزنـد احمـد بن حنبل شـیبانی یکی از پیشوایان بزرگ اهل تسنّن است که گاهی برخی از علما او را بر پـدرش ترجیح می دهند.

وی این حدیث را در بخش زیادات مسند احمد و زیادات مناقب احمد ذکر کرده است.

۱۲ . ابو بکر بزّار، نگارنده المسند؛

۱۳ . نَسائی، نگارنده الصحیح؛

۱۴ . ابو یعلی موصلی، نگارنده المسند؛

۱۵ . محمّد بن جریر طبری، نگارنده تاریخ و تفسیر؛

۱۶ . ابو عَوانه، نگارنده الصحیح؛

۱۷ . ابو شیخ اصفهانی، نگارنده طبقات المحدّثین؛

۱۸ . ابو القاسم طبرانی، نویسنده معجم های سه گانه؛

۱۹ . ابو عبد اللّه حاکم نیشابوری، نگارنده المستدرک علی الصحیحین؛

۲۰ . ابو بکر شیرازی، نگارنده کتاب الألقاب؛

۲۱ . ابو بکر بن مردویه اصفهانی، نگارنده تفسیر؛

۲۲ . ابو نعیم اصفهانی، نویسنده حلیه الأولیاء؛

۲۳ . ابو القاسم تنوخی؛ وی کتابی جداگانه در ذکر اسناد حدیث منزلت نگاشته است.

۲۴ . ابو بکر خطیب بغدادی، نگارنده تاریخ بغداد؛

ص:۲۶

۲۵ . ابن عبد البرّ، نویسنده الإستیعاب؛

۲۶ . بغوی؛ وی در نزد اهل تسنّن به محی السنّه معروف است.

کتاب مصابیح السنه را او نگاشته است.

۲۷ . رزین عبدری، نویسنده الجمع بین الصحاح؛

۲۸ . ابن عساکر، نویسنده تاریخ مدینه دمشق؛

۲۹ . فخر رازی، نویسنده التفسیر الکبیر؛

۳۰ . مجد الدین بن اثیر جَزَری، نویسنده جامع الأصول؛

۳۱ . عزّ الدین بن اثیر، نویسنده أُسد الغابه؛

۳۲ . ابن نجّار بغدادی، نویسنده تاریخ بغداد؛

۳۳ . نَوَوی نویسنده شرح صحیح مسلم؛

۳۴ . ابو العبّاس محب الدین طبری، نویسنده الریاض النضره فی مناقب العشره المبشّره؛

۳۵ . ابن سیّد الناس، نگارنده سیره؛

۳۶ . ابن قیّم جوزیه، نگارنده سیره؛

۳۷ . یافعی، نویسنده مرآه الجنان؛

۳۸ . ابن کثیر دمشقی، نویسنده تاریخ و تفسیر؛

۳۹ . خطیب تبریزی، نویسنده مشکاه المصابیح؛

۴۰ . جمال الدین مزّی، نویسنده تهذیب الکمال؛

۴۱ . ابن شحنه، نویسنده تاریخ معروف؛

۴۲ . زین الدّین عراقی محدّث معروف، مؤلف کتاب های مختلف، از جمله الألفیه فی علوم الحدیث؛

۴۳ . ابن حجر عسقلانی، مؤلف کتاب های گوناگون؛

۴۴ . سیوطی، نگارنده کتاب های بسیاری مانند تفسیر الدر المنثور و غیر آن؛

۴۵ . دیاربکری، نگارنده تاریخ الخمیس؛

۴۶ . ابن حجر مکّی، نگارنده الصواعق المحرقه؛

۴۷ . متقی هندی، نگارنده کنز العمّال؛

۴۸ . مَنّاوی، نگارنده فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر؛

۴۹ . ولی اللّه دهلوی، نگارنده کتاب هایی مانند کتاب حجه اللّه البالغه و ازاله الخفاء؛

۵۰ . احمد زینی دحلان، نویسنده السیره الدحلانیّه.

البته این حدیث شریف را جز این افراد، محدّثان، مورخان و مفسّران بسیاری در قرن ها و طبقات مختلف در کتاب های خود نقل کرده اند.

بخش دوم: نگاهی به متن حدیث منزلت

متن حدیث منزلت و تصحیح آن

به روایت بُخاری

این حدیث در صحیح بُخاری در دو مورد نقل شده است.

محمّد بن بشّار، از غندر، از شعبه، از سعد نقل می کند که گوید: از ابراهیم بن سعد، از پدرش سعد بن أبی وَقّاص شنیدم که می گفت:

پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

أما ترضی أن تکون منّی بمنزله هارون من موسی؟ (۱)

آیا راضی نمی شوی که برای من همانند هارون برای موسی باشی؟

بُخاری این حدیث را در جای دیگری این گونه نقل می کند:

مسدّد، از یحیی، از شُعبه، از حکم، از مصعب - مصعب بن سعد بن أبی وَقّاص - از پدرش نقل می کند که گوید:

۱- ۱) . صحیح بُخاری: ۵ / ۲۴.

هنگامی که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله برای جنگ تبوک از مدینه بیرون می رفت، علی علیه السلام را در مدینه به جای خود قرار داد.

علی عرضه داشت: آیا بار زنان و کودکان را بر دوش من می گذاری؟

پیامبر فرمود:

ألا ترضی أن تکون منّی بمنزله هارون من موسی إلّا أنّه لیس بعدی نبیّ؟ (۱)

آیا خشنود نمی شوی که برای من همانند هارون برای موسی باشی مگر این که بعد از من پیامبری نیست؟

به روایت مسلم

مسلم بن حَجّاج قشیری این حدیث را با سندهای متعددی روایت می کند. به عنوان نمونه به مواردی اشاره می کنیم.

یکی از آن ها روایتی است که با سند خود از سعید بن مسیّب، از عامر بن سعد بن ابی وَقّاص، از پدرش نقل می کند که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

أنت منّی بمنزله هارون من موسی إلّا أنّه لا نبیّ بعدی.

۱- ۱) . صحیح بُخاری: ۶ / ۳.

تو برای من همانند هارون برای موسی هستی، جز آن که بعد از من پیامبری نخواهد بود.

سعید گوید: دوست داشتم این حدیث را رو در رو از خود سعد بشنوم، به همین جهت با او ملاقات کردم و حدیثی را که عامر برایم نقل کرده بود به سعد باز گفتم.

او گفت: من این حدیث را از پیامبر صلی اللّه علیه و آله را شنیده ام.

گفتم: به راستی خودت شنیده ای؟

او در پاسخ من انگشتانش را بر گوش هایش نهاد و گفت: آری، اگر دروغ بگویم گوش هایم کر شوند. (۱)گفتنی است که این متن دارای نکته هایی است که باید به آن ها توجّه شود.

مسلم در مورد دیگر به سند دیگری در صحیح چنین نقل می کند:

بُکیر بن مسمار، از عامر بن سعد ابی وَقّاص، از پدرش نقل می کند که گوید: معاویه بن ابی سُفیان به سعد گفت: چه چیزی تو را از دشنام دادن به ابو تراب باز می دارد؟

گفت: هرگاه آن سه ویژگی را که پیامبر صلی اللّه علیه و آله درباره او

۱- ۱) . صحیح مسلم: ۴ / ۱۸۷۰، حدیث ۲۴۰۴.

فرمود به یاد می آورم، هرگز به او دشنام نمی دهم... سپس سعد سه ویژگی را نقل کرد که یکی از آن ها حدیث منزلت بود. (۱)

دو کتاب صحیح از دیدگاه اهل تسنّن

آن چه گذشت، احادیثی بود که در دو کتاب صحیح اهل سنّت نقل شده است. شما می دانید در میان آنان مشهور و معروف است که احادیث این دو کتاب، به طور قطع صحیح و درست است و بیشتر آن ها معتقدند که تمامی احادیث این دو کتاب قطعی الصدور است و جایی برای بحث و خدشه در سندهای هیچ کدام از آن روایات وجود ندارد.

برای اطمینان و تأکید بیشتر می توانید به کتاب هایی که در علوم حدیث نوشته اند مراجعه نمایید. به عنوان نمونه به کتاب تدریب الراوی فی شرح تقریب النّواوی ، تألیف حافظ جلال الدین سیوطی؛ هم چنین به شرح هایی که بر کتاب الفیّه الحدیث نوشته شده است؛ مانند شرح ابن کثیر ، شرح زین الدین عراقی و شرح های دیگر مراجعه کنید.

حتی اگر به کتاب علوم الحدیث ابو الصلاح مراجعه کنید، این مطلب را خواهید دید.

از طرفی شاه ولی اللّه دهلوی در کتاب حجه اللّه البالغه که کتابی

۱- ۱) . صحیح مسلم: ۴ / ۱۸۷۱.

معتبر و مورد اعتماد نزد اهل تسنّن است، بر این موضوع تأکید می کند.

وی پس از آن که اتّفاق و اجماع تمامی علما را بر آن نقل می کند می گوید:

همه علما اتّفاق نظر دارند که هر کس به این دو کتاب اعتنا نکند و آن ها را بی ارزش بداند، بدعت گذارده و راه مؤمنان را نپیموده است.

بنا بر این و با توجّه به سخن شاه ولی اللّه دهلوی - که بر آن ادّعای اجماع نیز کرده است - هر کس در سند حدیث منزلت مناقشه کند، بدعت گذار در دین خواهد بود که از طریقه مؤمنان عدول کرده و به راهی دیگر می رود.

از سوی دیگر اگر به کتاب های رجال نگاه کنید، خواهید دید که بُخاری و مسلم از هر راوی که روایتی نقل کرده اند، تمامی راوی شناسان به او اعتماد کرده و حدیثش را می پذیرند؛ به گونه ای که برخی از آن ها گفته اند: هر کس از این دو نفر روایت کند، از پل عبور کرده است.

بنا بر این، شیعیان همواره برای اثبات حقشان و یا ابطال نظریات آنان به احادیث معتبری استدلال می کنند؛ آنگاه که اهل سنّت از پاسخ آنان ناتوان می شوند و راه گریزی نمی یابند به این سخن که شیخین (بُخاری و مسلم) این حدیث را در کتاب خود نیاورده اند متوسّل شده و از این رهگذر حدیثی را که به مصلحتشان نیست رد می کنند!

به عنوان نمونه این حدیث شریف را ملاحظه کنید.

پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود:

ستفترق امّتی علی ثلاث و سبعین فرقه.

پس از من امّتم به هفتاد و سه گروه تقسیم خواهند شد.

این حدیث با این تعبیر در صحیح بُخاری و صحیح مسلم نیامده است؛ ولی در سنن چهارگانه (۱) موجود است. ابن تیمیّه در رد این حدیث می گوید: این حدیث در صحیحین نیامده است! (۲)با این وجود که نویسندگان سنن و مسانید ؛ مانند امام احمد بن حنبل و علمای دیگر این حدیث را در کتاب های خود نقل کرده اند؛ ولی ابن تیمیّه به بهانه این که در صحیح بُخاری و مسلم نیامده است این حدیث را نمی پذیرد.

آن چه بیش از همه نظر هر انسان منصفی را به خود جلب می کند این است که اهل سنّت بر قطعی الصدور بودن احادیث صحیحین تأکید و نقل آن ها توسط بُخاری و مسلم را دلیل بر قبول روایت و نقل نکردنشان را دلیل بر ردّ احادیث می دانند؛ با وجود این هرگاه ببینند در

۱- ۱) . چهار کتاب دیگر معتبر اهل سنت: سنن تِرمذی، سنن ابن ماجه، سنن نَسائی و سنن ابی داوود.

۲- ۲) . منهاج السنّه: ۳ / ۴۵۶.

این دو کتاب حدیثی وجود دارد که شیعیان در مقام استدلال بر ضدّ آنان بهره می برند، با کمال جرأت آن حدیث را رد کرده و تخطئه می کنند!

از همین رو در صحیح بُخاری و مسلم نقل شده که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بر ابو بکر خشمگین شد و تا زنده بود با او سخن نگفت. نویسنده کتاب تحفه الاثنا عشریه این حدیث را باطل دانسته و رد می کند. (۱)هم چنین قسطلانی در کتاب ارشاد الساری که شرحی بر صحیح بُخاری است و ابن حجر مکّی در الصواعق المحرقه ، از بیهقی نقل می کنند که او حدیث زهری را که حضرت علی علیه السلام به مدّت شش ماه با ابو بکر بیعت نکرد، ضعیف شمرده است. بنا بر این بیهقی این حدیث را تضعیف می کند و این تضعیف را قسطلانی و ابن حجر نقل کرده اند، با این که این حدیث در دو کتاب صحیح بُخاری و مسلم موجود است.

از این رو حافظ ابو الفرج ابن جوزی حنبلی، حدیث ثقلین را در کتاب العلل المتناهیه فی الأحادیث الواهیه - که برای جمع آوری احادیث ضعیف و واهی تألیف شده - آورده است، با این که حدیث ثقلین در صحیح مسلم نیز آمده است و به همین جهت بسیاری از علما بر او خرده گرفته اند.

ص:۳۷

۱- ۱) . تحفه الاثنا عشریه: ۲۷۸.

روشن شد که موضوع پذیرش حدیث یا رد آن دائر مدار مصالح اهل تسنّن است. هرگاه ببینند حدیثی به مصلحت آن ها و به نفع مذهبشان است، بر آن اعتماد کرده و به جهت وجود آن در صحیحین ، بر صحّتش استدلال می کنند. اما اگر حدیثی به ضرر آن ها بوده و پایه ای از پایه های مذهب و مکتب عقیدتی آن ها را فرو می ریزد، آن حدیث را ضعیف شمرده و یا باطل می دانند، گرچه در هر دو کتاب صحیح و یا یکی از آن ها نقل شود.

بدیهی است که این روش در بررسی احادیث، روش پسندیده ای نیست، و اندیشمندان و ارباب فضیلت چنین روشی ندارند و هرگز آنان و کسانی که عقیده خود را بر پایه های محکم استوار می نمایند و به آن ملتزم می شوند، چنین کاری نمی کنند.

آنگاه که نوبت به حدیث منزلت می رسد، می بینیم برخی از علمای اصول و علم کلام با صراحت تمام در سند آن مناقشه می کنند، یا آن را تضعیف نموده و صحیح نمی دانند، با این که حدیث در هر دو کتاب صحیح موجود است.

ما از آنان می پرسیم: پس قطعی الصدور بودن احادیث صحیحین چه شد؟ و هدف شما از اصرار بر این مطلب چیست؟

البته ما نیز اعتقادی به قطعی الصدور بودن احادیث صحیحین

نداریم و بر این باوریم که غیر از قرآن کریم هیچ کتابی نیست که از آغاز تا پایانش صحیح باشد.

امّا سخن ما با کسانی است که این دو کتاب را صحیح می دانند و بر اساس تصریحات خودشان با آن ها سخن می گوییم.

بنا بر آن چه گذشت، معلوم شد که برخی از اهل تسنّن قاعده ثابتی ندارند که همیشه به آن پایبند بوده و لوازم آن را بپذیرند. آن چه هست خواسته های نفسانی آن هاست که به عنوان قواعد مرتب کرده و آن ها را اصل و اساس قرار داده اند. هرگاه خواستند آن قواعد را به کار می بندند و هر زمانی که موافق میلشان نبود آن ها را به بوته فراموشی می سپارند.

متون دیگری از حدیث منزلت

حدیث منزلت به جز در دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم به کیفیت های دیگری نیز در کتاب های مشهور و معروف اهل سنّت نقل شده است. ما این متون را می آوریم؛ چرا که هر نقل و هر متنی خصوصیّت ویژه ای دارد که باید به خوبی در آن تأمّل شود.

به روایت ابن سعد

ابن سعد در الطّبقات الکبری این حدیث را به چند سند ذکر می کند.

۱ . از طریق سعید بن مسیّب

این حدیث همان حدیثی است که از صحیح مسلم نقل کردیم. جا دارد بین این نقل و نقلی که مسلم از سعید بن مسیّب کرده بود، مقایسه کنید. سعید می گوید: به سعد بن مالک – همان سعد بن ابی وَقّاص – گفتم: می خواهم از تو درباره حدیثی بپرسم؛ ولی می ترسم که چنین پرسشی را مطرح نمایم!

او گفت: پسر برادر! چنین نکن. هرگاه دانستی که من از چیزی آگاهم بپرس و از من واهمه نکن.

گفتم: هنگامی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله در جنگ تبوک علی علیه السلام را در مدینه به جای خود قرار داد به او چه گفت؟

نویسنده طبقات گوید: سعد تمام حدیث را برای او نقل کرد. (۱)اکنون این پرسش مطرح است که چرا وقتی می خواهند حدیثی را که درباره علی و اهل بیت علیهم السلام است، از صحابی پیامبر صلی اللّه علیه و آله بپرسند واهمه دارند و می ترسند و اگر حدیث درباره دیگران باشد، با آزادی تمام و در کمال آسایش و راحتی پرسش خود را مطرح می نمایند؟

۱- ۱) . الطبقات الکبری: ۳ / ۲۴.

۲ . از طریق براء بن عازب و زید بن ارقم

دیگر بار محمّد بن سعد در الطبقات الکبری (۱) با سندش، از براء بن عازب و زید بن ارقم چنین نقل می کند. آن ها گفتند:

هنگامی که جنگ تبوک فرا رسید، پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

إنّه لا بدّ أن أقیم أو تقیم؛

ناگزیر یا من باید در مدینه بمانم یا تو.

از این سخن رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روشن می شود که در آن شرایط، در مدینه حوادثی در حال انجام و یا دسیسه هایی در حال شکل گیری بوده است - که در احادیث بعدی به برخی از آن ها اشاره خواهیم کرد - که آن شرایط حساس اقتضا می کرد که یا شخص پیامبر صلی اللّه علیه و آله و یا علی علیه السلام در مدینه بمانند؛ زیرا این کار از عهده شخص سومی برنمی آمد.

از طرفی پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله ناگزیر از شرکت در جنگ بود.

با این شرایط پیامبر صلی اللّه علیه و آله به امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

۱- ۱) . الطبقات الکبری: ۳ / ۲۴.

إنّه لا بدّ أن أقيم أو تقيم؛

ناگزیر یا من باید در مدینه بمانم یا تو.

آنگاه که پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله حضرت علی علیه السلام را در مدینه جانشین خود قرار داد و رهسپار تبوک شد، گروهی - در بعضی نقل ها آمده: گروهی از قریش؛ و در برخی دیگر عدّه ای از منافقان - چنین گفتند:

پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله علی را در مدینه به جای خود نگذاشت مگر به خاطر این که از او خوشش نمی آمد.

این سخن به گوش امیر مؤمنان علی علیه السلام رسید؛ از این رو در پی پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله رفت و پس از رسیدن به ایشان، پیامبر به او فرمود: «ای علی! برای چه به این جا آمده ای؟».

پاسخ داد: ای رسول خدا! قصد مخالفت با شما را نداشتم مگر آن که گروهی گمان می کنند که به خاطر ناخشنودی شما از من، مرا در مدینه به جای خود قرار داده اید.

پیامبر خدا لبخندی زد و فرمود:

یا علی، أما ترضی أن تکون منّی کهارون من موسی إلّا أنّک لست بنبیّ؟

قال: بلی یا رسول اللّه!

قال: فإنّه کذلک.

علی جان! آیا خشنود نمی شوی که برای من به مانند هارون برای موسی باشی، مگر آن که تو پیامبر نیستی؟

گفت: چرا ای رسول خدا!

فرمود: پس تو همان گونه هستی.

به روایت نَسائی

نَسائی این روایت را در خصائص این گونه نقل می کند:

مردم گفتند: پیامبر از علی خسته شده و از همراهی او متنفّر است.

در روایت دیگری آمده که علی علیه السلام به پیامبر عرض کرد:

قریش گمان کرده که چون همراهی من بر شما سخت و گران است و از حضور من در کنار خود ناخرسندی، مرا در مدینه گذاشتی.

سپس حضرتش گریه کرد. چون پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله چنین دید، در بین مردم ندا داد:

ما منکم أحد إلّا و له خاصّه. یا بن أبی طالب! أما ترضی أن تکون منّی بمنزله هارون من موسی إلّا أنّه لا نبی بعدی؟

هیچ کدام از شما نیست مگر آن که کسی را برای خود اختصاص می دهد. ای پسر ابو طالب! آیا تو راضی نمی شوی که برای من

همچون هارون برای موسی باشی، جز آن که بعد از من پیامبری نیست؟

امیر مؤمنان علی علیه السلام عرضه داشت:

رضیت عن اللّه عز و جل و عن رسوله. (۱)

از جانب خداوند عز و جل و پیامبرش راضی شدم.

طبق نقل منابعی هم چون سیره ابن سیّد النّاس، سیره ابن قیّم جوزیّه، سیره ابن اسحاق و برخی از منابع دیگر اعتراض کنندگان به حضرت علی علیه السلام از منافقان بودند. (۲)در برخی متون دیگر آمده است که منظور از مردم، قریش و یا منافقان بوده اند، از این رو روشن می شود که در میان قریش نیز منافقانی وجود داشتند که این مطلب بسیار مهمی است.

به روایت طبرانی

در معجم الاوسط طبرانی از علی علیه السلام نقل شده است که پیامبر صلی اللّه علیه و آله به او فرمود:

خلّفتك أن تكون خليفتی.

قلت: أتخلّف عنك يا رسول اللّه؟

۱- ۱) . خصائص نسائی: ۶۷، احادیث ۴۴، ۶۱ و ۷۷.

۲- ۲) . عیون الاثر: ۲ / ۲۹۴، زاد المعاد: ۳ / ۵۵۹ و ۵۶۰، سیره ابن هشام: ۲ / ۵۱۹ و ۵۲۰.

قال: ألا ترضی أن تکون منّی بمنزله هارون من موسی إلّا أنّه لا نبی بعدی؟ (۱)

تو را به جای خود می گذارم تا جانشین و خلیفه من باشی.

گفتم: آیا همراه شما نباشم ای رسول خدا؟

فرمود: آیا راضی نمی شوی که برای من همانند هارون برای موسی باشی، جز آن که بعد از من پیامبری نیست؟

در این حدیث آمده است:

خلّفتک أن تکون خلیفتی.

من تو را به جای خود می گذارم تا خلیفه من باشی.

به روایت سیوطی

جلال الدّین سیوطی در الجامع الکبیر ، این روایت را از جمعی نقل می کند؛ از جمله:

ابن نجّار بغدادی،

ابو بکر شیرازی در کتاب الألقاب،

حاکم نیشابوری در الکنی و

حسن بن بدر از بزرگان حافظان حدیث در کتاب ما رواه الخلفاء.

۱- ۱) . معجم الاوسط: ۴ / ۴۸۴، حدیث ۴۲۴۸.

تمامی این راویان از ابن عبّاس نقل می کننـد که او می گویـد: روزی عمر بن خطّاب گفت: دیگر از علی بن ابی طالب سـخن نگویید؛ (۱) زیرا من از پیـامبر اکرم صـلی اللّه علیه و آله سه مطلب دربـاره علی شـنیدم که اگر یکی از آن ها برای من بود، از آن چه آفتاب بر آن می تابد برای من بهتر بود.

من، ابـو بکر، ابو عبیـده بن جَرّاح (۲) و یک نفر از اصـحاب پیامبر نزد آن حضـرت بودیم. رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله بر علی بن ابی طالب تکیه کرده بود، تا این که دستش را بر شانه های علی زد و گفت:

یا علی! أنت أوّل المؤمنین إیماناً و أوّلهم إسلاماً، و أنت منّی بمنزله هارون من موسی، و کذب من زعم أنّه یحبّنی و یبغضک.

ای علی! تو نخستین مؤمنی هستی که ایمان آوردی و نخستین فردی هستی که اسلام آوردی. تو برای من همانند هارون برای

۱- ۱) . قابل توجّه این که چرا آن ها از علی علیه السلام سخن می گفتند؟ و چه چیزی درباره او می گفتند؟ چرا عمر آن ها را از یـاد او باز می دارد؟ آیا او را به خوبی یاد می کردنـد و عمر آن ها را از این کار نهی می کرده و می گفته: سـخن گفتن در مورد علی بن ابی طالب را بس کنید؟ این ها پرسش هایی است که پاسخ به آن، روشن گر حقایق نهفته ای است.
۲- ۲) . شایان یادآوری است که اینان، همان سه نفر از مهاجران بودند که سقیفه را به راه انداختند.

موسی هستی. دروغ می گوید هر کس گمان می کند که مرا دوست می دارد در حالی که با تو دشمنی می ورزد.

به روایت ابن کثیر

ابن کثیر نیز این حدیث را در تاریخ خود چنین آورده است که حضرتش فرمود:

أو ما ترضی أن تکون منّی بمنزله هارون من موسی إلّا النبوّه؟ (۱)

آیا خشنود نمی شوی که برای من به منزله هارون برای موسی باشی مگر در پیامبری؟

شایان ذکر است که در این روایات سه تعبیر آمده است:

۱ . «إلّا النبوّه» ؛ مگر در پیامبری.

۲ . «إلا أنّک لست بنبیّ» ؛ جز آن که تو پیامبر نیستی.

۳ . «إلّا أنّه لا نبیّ بعدی» ؛ مگر آن که پس از من پیامبری نیست.

بدیهی است که بین این تعابیر تفاوت بسیاری وجود دارد.

ابن کثیر بعد از نقل این حدیث می گوید: سند این حدیث صحیح است؛ ولی کتاب هایی که به احادیث صحیح پرداخته اند این حدیث را

۱- ۱) . البدایه و النّهایه: ۷ / ۳۴۰.

نقل نکرده اند.

هم چنین ابن کثیر در تاریخ خود، در ضمن حدیث معاویه و سعد نقل می کند که روزی معاویه در نزد جمعی بر علی دشنام می داد!

سعد به او گفت: به خدا سوگند! اگر من دارای یکی از سه خصوصیّتی که او دارد بودم، برای من از آن چه آفتاب بر آن می تابد دوست داشتنی تر بود... .

سپس حدیث منزلت را به عنوان یکی از آن سه خصوصیّت ذکر کرد. (1)زرندی از حافظان اهل سنّت، همین حدیث را نقل می کند؛ امّا نامی از معاویه نمی برد و می گوید: یکی از فرمان روایان به سعد گفت:

چه چیز تو را از دشنام به ابو تراب باز می دارد؟ (2)روشن است که او خواسته نام معاویه مخفی بماند تا آبروی او و دیگران حفظ شود.

این قضیه در تاریخ مدینه دمشق ، الصّواعق المحرقه و منابع دیگر چنین آمده است:

۱- ۱) . البدایه و النّهایه: ۷ / ۳۴۰.

۲- ۲) . نظم درر السّمطین: ۱۰۷.

شخصی مسأله ای از معاویه پرسید.

معاویه گفت: از علی بپرس که او داناتر است.

آن مرد گفت: اگر تو پاسخ مرا بگویی بیشتر دوست می دارم تا او جوابم را بدهد.

معاویه گفت: حرف بدی زدی؟! به راستی از مردی ناخرسندی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله او را به طور کامل از علم سیراب کرده! و به او گفته است:

أنت منّی بمنزله هارون من موسی إلّا أنّه لا نبی بعدی.

تو برای من همانند هارون برای موسی هستی، جز آن که پیامبری پس از من نیست.

هرگاه عمر در حل مشکلی ناتوان می شد از او استفاده می کرد. (1)متنی را که ما از میان متون گوناگون این حدیث برگزیدیم دارای خصوصیّتی است که شایسته است با دیده دقّت و عبرت در آن نظر شود.

۱- ۱) . تاریخ مدینه دمشق: ترجمه امام علی علیه السلام، ۱ / ۳۹۶، حدیث ۴۱۰، الرّیاض النّضره: ۳ / ۱۶۲، مناقب امام علی علیه السلام، ابن مغازلی: ۳۴، حدیث ۵۲.

بخش سوم: نگاهی به دلالت های حدیث منزلت

دلالت های حدیث منزلت

اشاره

دومین محوری که از آن سخن می گوییم، دلالت های حدیث منزلت است. چنان چه پیش تر اشاره شد، حدیث منزلت بر امور متعدّدی دلالت می کند که هر کدام از آن ها به تنهایی دلیلی کافی بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

نگاهی به مقامات حضرت هارون در قرآن

اشاره

پیش از آن که به بررسی دلالت های حدیث منزلت بپردازیم، لازم است به مقامات حضرت هارون علیه السلام نگاهی بنماییم و بدانیم آن حضرت چه مقام ها و منزلت هایی نسبت به موسی علیه السلام داشته، تا معلوم شود که علی علیه السلام چه منزلت ها و مقام هایی در رابطه با پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله دارد.

برای آگاهی از این مطلب باید به قرآن کریم مراجعه کنیم تا از

مقامات حضـرت هارون آگاه شویم؛ چرا که با بررسی آیات قرآن، به خوبی استفاده می شود که جناب هارون دارای این مقام ها بوده است:

۱. نبوّت

نخستین مقام حضرت هارون مقام پیامبری بود. خداوند متعال می فرماید:

«وَ وَهَبْنا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنا أَخاهُ هارُونَ نَبِیًّا». (۱)

و ما از رحمت خویش به او (موسی علیه السلام)، برادرش هارون را - که پیامبر بود - عطا کردیم.

۲. وزارت

دومین مقام حضـرت هارون مقام وزارت بود. وزیر کسی است که بار سنگین مسئولیّت امیر را بر دوش کشیده و متصدّی انجام آن شود.

این مقام را خداوند متعال از زبان موسـی علیه السـلام این گونه بیان می فرماید که موسـی علیه السـلام به خداوند متعال عرضه داشت:

«وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی * هارُونَ أَخِی». (۲)

و برای من از خاندانم وزیری قرار بده، برادرم هارون را.

ص:۵۴

۱- ۱) . سوره مریم: آیه ۵۳.

۲- ۲) . سوره طه: آیات ۲۹ و ۳۰.

هم چنین خداوند متعال در سوره فرقان پیرامون این مقام می فرماید:

«وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ وَ جَعَلْنا مَعَهُ أَخاهُ هارُونَ وَزِیراً». (۱)

و هر آینه ما به موسی کتاب دادیم و برادرش هارون را وزیرش قرار دادیم.

در سوره قصص نیز سخن از وزارت هارون به میان آمده است، آن جا که از زبان موسی علیه السلام نقل می کند و می فرماید:

«وَ أَخِی هارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِساناً فَأَرْسِلْهُ مَعِی رِدْءاً یُصَدِّقُنِی». (۲)

و برادرم هارون، زبانش از من گویاتر است. پس او را همراه من بفرست تا یاور من باشد و مرا تصدیق کند.

۳ . خلافت و جانشینی

یکی دیگر از مقام های حضرت هارون، مقام خلافت و جانشینی او از موسی علیه السلام است. خداوند این مقام را چنین بیان می فرماید:

«وَ قالَ مُوسی لِأَخِیهِ هارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَ أَصْلِحْ وَ لا تَتَّبِعْ

۱- ۱) . سوره فرقان: آیه ۳۵.

۲- ۲) . سوره قصص: آیه ۳۴.

سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ». (۱)

و موسی به برادرش هارون گفت: در میان قومم جانشین من باش و (امور آن ها را) اصلاح کن و از راه مفسدان پیروی نکن.

۴، ۵ و ۶ . اخوت، مشارکت در رسالت، تکیه گاه محکم

چهارمین، پنجمین و ششـمین مقام حضرت هارون از منظر قرآن، مقام خویشاوندی او با حضرت موسی علیه السلام است و این که هارون در رسالت حضرت موسی شریک بوده و تکیه گاه او بوده است.

حضرت موسی علیه السلام از خداوند چنین درخواست کرد:

«وَ اجْعَلْ لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي * هارُونَ أَخِي * اُشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَ أَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي». (۲)

و برای من وزیری از خانـدانم قرار بـده، برادرم هـارون را. و او را تکیه گـاه محکمی برای من قرار داده و در کـار من شـریک گردان.

نگاهی به مقام ها و منزلت های علی

اشاره

علیه السلام

طبق آن چه که در حـدیث منزلت آمـده است، پیامبر خدا صـلی اللّه علیه و آله با این بیان، تمامی مقام ها و منزلت های هارون را - که قرآن برای او اثبات کرده

ص:۵۶

۱- ۱) . سوره اعراف: آیه ۱۴۲.

۲- ۲) . سوره طه: آیات ۳۱ و ۳۳.

و موارد دیگری که به زودی خواهیم گفت - برای امیر مؤمنان علی علیه السلام اثبات نموده است؛ مگر منصب نبوّت و پیامبری.

پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله در این حدیث، تمام مناصب هارون - حتی نبوّت و پیامبری - را به طور مطلق بیان فرمود؛ ولی این منصب را استثنا نمود؛ چرا که ضرورت ایجاب می کند که پیامبری بعد از او نخواهد بود.

بنا بر این هر منزلتی جز منصب نبوّت که برای هارون ثابت شده، برای حضرت علی علیه السلام نیز ثابت خواهد شد. در توضیح این موضوع می گوییم:

تنها تفاوت میان مقامات و منازل معنوی بین علی علیه السلام و هارون این است که علی علیه السلام پیامبر نیست؛ ولی آن حضرت برخی از خصوصیّات و اوصافش را در خطبه قاصعه این گونه بیان کرده و می فرماید:

و لقد علمتم موضعی من رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله بالقرابه القریبه و المنزله الخصیصه، وضعنی فی حجره و أنا ولد، یضمّنی إلی صدره و یکنفنی فی فراشه و یمسّنی جسده و یشمّنی عرفه، و کان یمضغ الشیء ثمّ یلقمنیه، و ما وجد لی کذبه بقول و لا خطله فی فعل، و لقد قرن اللّه به صلی اللّه علیه و آله

من لدن أن کان فطیماً أعظم ملک من ملائکته، یسلک به طریق المکارم و محاسن أخلاق العالم، لیله و نهاره.

و لقد کنت اتّبعه اتّباع الفصیل أثر أمّه، یرفع لی فی کلّ یوم من أخلاقه عَلَما، و یأمرنی بالإقتداء به.

و لقد کان یجاور فی کلّ سنه بحراء، فأراه و لا یراه غیری، و لم یجمع بیت واحد یومئذٍ فی الإسلام غیر رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و خدیجه و أنا ثالثهما؛

شما از موقعیت من نسبت به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در خویشاوندی نزدیک آگاهید و مقام و منزلت ویژه مرا می دانید.

پیامبر مرا در اتاق خویش می نشاند در حالی که کودک بودم.

مرا در آغوش خود می گرفت و در بستر مخصوص خود می خوابانید و مرا از خود جدا نمی کرد.

و بوی خوش خویش را به من می بویانید، و لقمه را می جوید آنگاه در دهان من می نهاد.

هرگز دروغی در گفتار من و اشتباهی در کردارم نیافت. از همان لحظه ای که پیامبر صلی اللّه علیه و آله را از شیر گرفتند، خداوند بزرگترین فرشته خود را مأمور تربیت پیامبر صلی اللّه علیه و آله کرد تا شب و روز او را به راه های بزرگواری، راستی و اخلاق

نیکو راهنمایی کند. من همواره با پیامبر صلی اللّه علیه و آله بودم.

پیـامبر هر روز نشانه تازه ای از اخلاقش برایم آشـکار می نمود و به من فرمان می داد که به او اقتـدا کنم. هر سال مـدّتی را در غار حراء می گذراند، تنها من او را مشاهده می کردم و غیر من او را نمی دید.

در آن روزها، در هیچ خانه ای اسـلام راه نیافت مگر خانه رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله که خدیجه علیها السـلام هم در آن بود و من سومین آن ها بودم.

این فراز را به دقّت بنگر که حضرتش می فرماید:

أری نور الوحی و الرساله و أشمّ ریح النبوّه، و لقد سمعت رنّه الشیطان حین نزل الوحی علیه، فقلت: یا رسول اللّه! ما هذه الرنّه؟

فقال: هذا الشیطان قد أیس من عبادته؛

من نور وحی و رسـالت را می دیـدم و بوی نبوّت را استشـمام می کردم. هنگـامی که بر آن حضـرت وحی نـازل شـد، من ناله شیطان را شنیدم، گفتم: ای رسول خدا! این ناله چیست؟

فرمود: این شیطان است که از عبادت خویش مأیوس گردیده است.

ص:۵۹

اکنون به دقّت سخن پیامبر به علی علیهما السلام را ملاحظه کنید که فرمود:

إنّک تسمع ما أسمع و تری ما أری إلّا أنّک لست بنبیّ و لکنّک وزیر و إنّک لعلی خیر؛ (۱)

به راستی آن چه را من می شنوم تو می شنوی و آن چه را می بینم تو می بینی، جز این که تو پیامبر نیستی؛ بلکه وزیر من بوده و به راه خیر می روی.

با تأمّل در این جملات به خوبی روشن می شود که چگونه آیات قرآن با احادیث پیامبر و سخن امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه قاصعه هماهنگ است. هرچند حضرت علی علیه السلام پیامبر نیست؛ ولی نور وحی و رسالت را دیده و بوی نبوّت را استشمام کرده است.

اکنون می پرسیم: آیا فکر می کنید این مقام و رتبه امیر مؤمنان علی علیه السلام با مقام و منزلت همه صحابه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله قابل مقایسه است؟

آیا اگر تمامی درجات و کمالات اصحاب پیامبر صلی اللّه علیه و آله را در یک کفّه ترازو قرار دهیم و این مقام و منزلت امیر مؤمنان علی علیه السلام را

۱- ۱) . نهج البلاغه: ۲ / ۱۸۲، خطبه ۱۹۳.

در کفّه دیگر، گمان می کنید با هم برابری کنند؟

بنا بر این چگونه برخی می خواهند پاره ای از آن فضایل خیالی را بر این مقام و منقبت والا برتری دهند؟

حضرت علی علیه السلام پیامبر نبود؛ اما بوی نبوّت را استشمام کرده بود. به راستی اگر با دقّت بنگریم این عبارت چه معنایی دارد؟

معنایی بس ژرف و دقیق دارد که عقل ها و فهم های ما از درک آن ناتوان است... .

آری علی علیه السلام پیامبر نیست؛ اما وزیر است. وزیر برای چه شخصیّتی؟

برای پیامبری که شریف ترین و والاترین پیامبران، اشرف مرسلین، بزرگوارترین آن ها و نزدیک ترین آن ها به خداوند سبحان است.

بنا بر این وزارت چنین شخصیتی با وزارت حضرت موسی علیه السلام بسیار متفاوت است ؛ از این رو کجا هارون به این مقام و مرتبه می تواند برسد؟

اکنون سخن ما در برتری امیر مؤمنان علی علیه السلام بر هارون نیست؛ بلکه سخن در آن است که بین او و ابو بکر کدام سزاوار خلافت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله هستند؟

آغاز بعثت و وزارت علی

علیه السلام

یکی دیگر از احادیثی که بر وزارت علی علیه السلام برای پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله دلالت می کند، حدیثی است که پیش تر از آن سخن گفته ایم؛ حدیث یوم الدار و روز هشدار، همان روزی که پیامبر در آغاز بعثت نزدیکان خود را جمع کرد و فرمود:

فأیّکم یوازرنی علی أمری هذا؟؛

کدام یک از شما می پذیرد که وزیر و یاور من در این کار باشد؟

امیر مؤمنان علی علیه السلام عرضه داشت:

أنا یا نبی اللّه! أکون وزیرک علیه؛

من ای رسول خدا! وزیر و یاور شما در این مسئولیت خواهم بود.

پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود:

إنّ هذا أخی و وصیّی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و أطیعوا. (۱)

به راستی این، برادر، وصی و جانشین من در بین شما است. پس به سخن او گوش فرا دهید و از او فرمان ببرید.

حلبی در سیره خود این قضیّه را چنین نقل می کند:

در این هنگام علی علیه السلام اعلام آمادگی کرد و پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله

۱- ۱) . تفسیر بغوی: ۴ / ۲۷۸ و مصادر دیگر.

به او فرمود:

إجلس! فأنت أخي و وزيري و وصيّي و وارثي و خليفتي من بعدي. (۱)

بنشين كه تو برادر، وزير، وصى، وارث و جانشين من، بعد از من خواهى بود.

وزارت على عليه السلام و دعاى پيامبر خدا صلى اللّه عليه و آله

نگارندگان تاريخ مدينه دمشق ، المرقاه ، الدرّ المنثور و الرياض النضره اين روايت را از ابن مردويه، ابن عساكر، خطيب بغدادى و ديگران نقل كرده اند كه اسماء بنت عميس گويد: از رسول خدا صلى اللّه عليه و آله شنيدم كه به درگاه الهى چنين عرضه مى داشت:

اللهمّ إنّي أقول كما قال أخي موسى: اللهمّ اجعل لي وزيراً من أهلي أخي عليّاً، اشدد به أزري و أشركه في أمري كي نسبّحك كثيراً و نذكرك كثيراً، إنّك كنت بنا بصيراً. (۲)

خداوندا! من همانى را به تو مى گويم كه برادرم موسى گفت:

خدايا! براى من از خاندانم وزيرى قرار ده، برادرم على را، به

۱- ۱) . السيره الحلبيه: ۱ / ۴۶۱.

۲- ۲) . تاريخ مدينه دمشق: ترجمه امام على عليه السلام، ۱ / ۱۲۰ و ۱۲۱، حديث ۱۴۷، الدرّ المنثور: ۵ / ۵۶۶، الرياض النضره: ۳ / ۱۱۸.

وسیله او پشت مرا محکم دار، او را در کار من شریک کن تا تو را بسیار تسبیح کنیم و زیاد به یاد تو باشیم که تو به ما بینا هستی.

جایگاه ویژه

حضرت علی علیه السلام جایگاه ویژه ای نسبت به پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله دارد که در آن خطابه شیوا می فرماید:

شما از جایگاه من نسبت به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله آگاه هستید که خویشاوندی نزدیک با آن حضرت دارم.

این خویشاوندی نزدیک همان است که در جریان موسی و هارون علیهما السلام ، حضرت موسی از خدا طلب کرد و عرضه داشت:

«وَ اجْعَلْ لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي * هارُونَ أَخِي».

برای من از خاندان خودم وزیری قرار ده، هارون برادرم را.

به همین جهت است که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله - چنان چه خواهیم گفت - در جریان اعلام برادری بین خود و علی علیهما السلام حدیث منزلت را ذکر فرموده است.

اولویّت ویژه

ویژگی های امیر مؤمنان علی علیه السلام فراتر از این گفتار است.

افزون بر این که خدای متعال در آیه دیگری می فرماید:

«وَ أَولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُهاجِرِینَ». (۱)

و در کتاب خدا؛ ارحام و خویشاوندان از مؤمنان و مهاجران به یکدیگر سزاوارترند.

این ویژگی های سه گانه - یعنی ایمان، هجرت و خویشاوندی - بر هیچ کسی جز حضرت علی علیه السلام قابل انطباق نیست. بنا بر این روشن می شود که خویشاوندی نزدیک یک پایه از پایه های استوار خلافت و ولایت پس از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله است.

فخر رازی در تفسیر این آیه به نقل استدلال محمّد بن عبد اللَّه بن حسن مثّنی فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام - که مردی عالم، فاضل و آشنای به قرآن کریم بود - پرداخته و می نویسد: جناب محمّد، فرزند عبد اللَّه بن حسن مثّنی پسر امام حسن مجتبی علیه السلام ، در نامه ای که به منصور خلیفه عبّاسی نوشت به این آیه استدلال کرد.

منصور در پاسخ او نوشت: عبّاس به پیامبر از علی سزاوارتر است؛ زیرا عبّاس عموی پیامبر بوده و علی پسرعموی آن حضرت.

فخر رازی با این که از عبّاسیان نیست، اما این ادّعای عبّاسیان را پذیرفته است؛ ولی نه به خاطر دوستی با بنی العبّاس؛ بلکه به خاطر... .

۱- ۱) . سوره احزاب: آیه ۶ .

البته خود فخر رازی می دانـد که عبّاس گرچه عموی پیامبر است، اما او از مهاجران نیست؛ زیرا عبّاس بعد از فتح مکّه به مدینه آمـده بـود و پیـامبر فرمـوده بـود کـه بعـد از فتـح مکـه، دیگر هجرتی نیسـت. بنـا بر ایـن تنهـا کسـی کـه از مهـاجران قرابـت و خویشاوندی با پیامبر دارد حضرت علی علیه السلام است.

از طرفی انصاف این است که در میان صـحابه پیامبر، جز حضرت علی علیه السلام ، مؤمنان و مهاجران بسیاری هستند؛ اما هیچ کـدام از آن ها با رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله خویشاونـدی ندارنـد. تنها عبّاس باقی می ماند که او هم از مهاجران نیست. پس این آیه با هیچ کسی جز حضرت علی علیه السلام قابل انطباق نخواهد بود.

گفتنی است که فخر رازی در این جا با عبّاسـیان و منصور عبّاسی موافقت می نماید و با هاشمیان و علویان مخالفت می کند تا – به گمان او – نتوان به این آیه بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام استدلال نمود.

بنا بر این، آیه شریفه «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ» دلیل دیگری بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام خواهد بود و از همین جا آشکار می شـود که اسـتدلال امیر مؤمنـان علی علیه السـلام به این آیه و مطرح کردن خویشاونـدی نزدیـک، اشـاره ای به این نکته از آیه شریفه داشته است که این آیه در مسأله امامت و ولایت دخالت دارد.

افزون بر این که عبّاس با امیر مؤمنان علی علیه السلام در غدیر خم

ص:۶۶

بیعت کرد و بر بیعت خود پابرجا ماند و با غیر آن حضرت بیعت ننمود و در ماجرای سقیفه خدمت امیر مؤمنان علی علیه السلام آمد و از او خواست که تجدید بیعت نماید.

از این رو عبّاس، استحقاق امامت و خلافت بعد از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را نخواهد داشت. اگر به خاطر بیاورید، ما در آغاز پژوهش گفتیم که طبق نظری، امامت از آنِ عبّاس است؛ اما این دیدگاه قابل ذکر نیست و پژوهش درباره آن بی فایده است.

شرکت در امور

مقامی که در آیه ای دیگر آمده، این است که موسی علیه السلام از خدا می خواهد که هارون را شریک او در کارهایش گرداند، آن جا که می فرماید:

«وَ أَشْرِكْهُ فِی أَمْرِی». (۱)

او را در کار من شریک ساز.

یعنی هارون در تمام مسئولیت هایی که به عهده جناب موسی علیه السلام نهاده شده بود، شریک بوده و در تمام مناصب و مقام هایی که به او داده شده است شریک خواهد بود.

به مقتضای این حدیث، این مقام برای امیر مؤمنان علی علیه السلام

ص:۶۷

۱- ۱) . سوره طه: آیه ۳۲.

ثابت خواهد شد و آن حضرت در همه امور یاور پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله خواهد بود مگر در منصب نبوّت. بنا بر این امیر مؤمنان علی علیه السلام به غیر از نبوّت، در هر منصب و مقامی با پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله شریک خواهد بود.

یکی از مسئولیت های پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله تعلیم و تفسیر قرآن بود، آن جا که می فرماید:

«وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ». (۱)

و ما بر تو قرآن را نازل کردیم تا آن چه را که به سوی مردم نازل شده است برای آنان روشن سازی، شاید که بیندیشند.

هم چنین به آن حضرت حکمت عطا شده است، آن جا که می خوانیم:

«وَ أَنْزَلَ اللّهُ عَلَيْكَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ...». (۲)

و خدا کتاب و حکمت را بر تو نازل فرمود.

هم چنین از شئون آن حضرت این است که در اختلافات، مرجع مردم بوده است، آن جا که می فرماید:

۱- ۱) . سوره نحل: آیه ۴۴.

۲- ۲) . سوره نساء: آیه ۱۱۳.

«لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِی یَخْتَلِفُونَ فِیهِ». (۱)

تا آن چه را که در آن اختلاف می کردند برای آنان روشن سازد.

همین طور طبق این آیه آن حضرت حاکم بر مردم بود:

«إِنّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ بِما أَراکَ اللّهُ». (۲)

به راستی که ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا به آن چه خداوند به تو آموخته است در میان مردم قضاوت کنی.

از طرفی پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله بر مردم از خودشان سزاوارتر و حکمش نافذ است، آن جا که می فرماید:

«النَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ...». (۳)

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان اولی و سزاوارتر است... .

امیر مؤمنان علی علیه السلام ، در تمامی این مقام ها، مناصب و موارد دیگر - که قرآن برای پیامبر صلی اللّه علیه و آله اثبات می کند - شریک و همیار پیامبر است و او نیز چنین مقام ها و مناصب را دارا خواهد بود.

در یک جمله کوتاه آن حضرت، نفس پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله است و در تمامی کمالات و مقامات آن جناب، به غیر از نبوّت، شریک

۱- ۱) . سوره نحل: آیه ۳۹.

۲- ۲) . سوره نساء: آیه ۱۰۵.

۳- ۳) . سوره احزاب: آیه ۶.

بود. این همان مطلبی است که پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله در آیه مباهله، حضرت علی علیه السلام را به عنوان نفس و جان خود معرفی نمود. آن جا که می فرماید: «فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ». (۱)

بنا بر این امیر مؤمنان علی علیه السلام بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر و حکمش نافذتر است. همو مبیّن و مفسّر قرآن، بیان گر احکام و حاکم علی الاطلاق و مرجع اختلافات خواهد بود.

آیا با وجود چنین شخصی می توان گفت شخص دیگری جانشین پیامبر شود؟

آیا عقل می پذیرد چنین انسانی کنار زده شود و کسی که ذرّه ای از این مقامات را ندارد و بویی از آن هم نبرده خلیفه شود؟

گویی با بودن امیر مؤمنان علی علیه السلام پس از پیامبر، خود پیامبر زنده است؛ زیرا که او جان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و شریک امر آن حضرت بود.

۱- ۱) . سوره آل عمران: آیه ۶۱.

پشتیبانی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله

از موارد درخواست حضرت موسی علیه السلام از خدا درباره هارون، درخواست پشتیبانی وی از موسی علیه السلام بود، آن جا که به درگاه خدا عرضه داشت:

«اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی». (۱)

به وسیله او پشت مرا محکم کن.

خداوند نیز دعای موسی علیه السلام را مستجاب کرد و فرمود:

«سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ». (۲)

به زودی بازوان تو را به وسیله برادرت محکم می کنیم.

بنا بر این، مقام پشتیبانی پیامبر خاتم صلی اللّه علیه و آله مخصوص امیر مؤمنان علی علیه السلام خواهد بود. گذشته از روایاتی که در این خصوص رسیده است.

شکی نیست که بار ختم رسالت که بر دوش پیامبر خاتم نهاده شده، از تمام مسئولیت ها بزرگ تر و سنگین تر بوده و به جز پیامبر گرامی اسلام صلی اللّه علیه و آله کسی تحمّل آن بار را ندارد.

همان طور که در احادیث پیشین گذشت پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله

۱- ۱) . سوره طه: آیه ۳۱.

۲- ۲) . سوره قصص: آیه ۳۵.

دعا نمود که امیر مؤمنان علی علیه السلام در این مسئولیت خطیر پشتیبان او بوده و بازوی توانای او باشد.

پرواضح است که پشتیبانی پیامبر خاتم صلی اللّه علیه و آله از پشتیبانی حضرت موسی علیه السلام بسیار متفاوت است و اختلاف بین این دو مقام به سان اختلاف مقام خاتم المرسلین صلی اللّه علیه و آله با حضرت موسی علیه السلام است.

اصلاح و ساماندهی امور

هفتمین مقامی که از آیه استفاده می شود، اصلاح و ساماندهی امور است. خداوند متعال از زبان موسی علیه السلام می فرماید که به خداوند عرضه داشت:

«وَ قالَ مُوسی لِأَخِیهِ هارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَ أَصْلِحْ». (۱)

و موسی به برادرش هارون گفت: در قوم من جانشین من باش و امور آنان را اصلاح کن.

هم چنان که هارون مصلح امّت موسی علیه السلام بود و به جای او امور امّتش را اصلاح و ساماندهی می کرد، در این امّت نیز این مقام و منزلت به علی بن ابی طالب علیه السلام واگذار شده است. اوست که باید امور امّت پیامبر را اصلاح و ساماندهی کند و جلوی فتنه ها را بگیرد

۱- ۱) . سوره اعراف: آیه ۱۴۲.

و مردم را از کژی ها و انحرافات حفظ نماید.

پرواضح است کسی که به طور مطلق و در همه امور مصلح باشد، به طور حتم باید خود در هر حالی صالح باشد؛ هم چنین کسی که در همه شئون مصلح است، باید از صلاح و فساد هر چیز آگاه باشد تا مبادا به اسم اصلاح، فساد را ترویج نماید.

از این رو، این مقام و منزلت امیر مؤمنان علی علیه السلام ، عصمت و علم لدنّی آن حضرت را در پی دارد.

علم و آگاهی

یکی دیگر از منزلت های هارون آن بود که پس از موسی علیه السلام داناترین و آگاه ترین بنی اسرائیل بود. و با در نظر گرفتن این که حضرت علی علیه السلام به منزله هارون است، باید این منزلت و مقام برای آن حضرت نیز ثابت باشد. امیر مؤمنان علی علیه السلام در همان خطبه قاصعه به این فضیلت این گونه اشاره می فرماید:

کنت اتّبعه اتّباع الفصیل أثر أمّه؛ یرفع لی فی کلّ یوم من أخلاقه عَلَماً و یأمرنی بالإقتداء به.

من همیشه همراه پیامبر بودم. هر روز نشانه تازه ای از اخلاقش برایم آشکار می ساخت و به من فرمان می داد که به او اقتدا کنم.

حضرتش در خطبه دیگری چون سخن از علم غیب آمده

چنین می فرماید:

فهـذا علم الغیب الّذی لا یعلمه أحد إلّا اللّه و ما سوی ذلک فعلم علّمه اللّه نبیّه، فعلّمنیه و دعا لی بأن یعیه صدری و تضـطَمّ علیه جوانحی.

این همان علم غیبی است که کسـی جز خدا آن را نمی داند، و غیر از آن (یعنی غیر از آن چه که خدا به خود اختصاص داده) علمی است که خداونـد به پیامبرش آموخته. پس آن حضـرت نیز به من تعلیم داد و برایم دعا کرد که سـینه ام گنجایش آن را داشته باشد و اعضا و جوارح من از آن پر گردد.

از طرفی اعلمیّت و آگـاهی آن حضـرت از همین خطبه قاصـعه روشن می شود، آن جا که از پیامبر اکرم نقل کرده است که به او فرمود:

إنّک تسمع ما أسمع و تری ما أری.

به راستی آن چه را من می شنوم تو نیز می شنوی، و هرچه را من می بینم تو نیز می بینی.

در مورد دیگر پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

أنا مدینه العلم و علی بابها، فمن أراد المدینه فلیأتها من بابها.

من شهر علم هستم و علی دروازه آن شهر است؛ پس هر که می خواهد وارد این شهر شود، باید از دروازه آن وارد شود.

ص:۷۴

این حدیث نیز از احادیثی است که امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام را ثابت می کند. شایسته است بحث جداگانه ای را به این حدیث شریف اختصاص دهیم تا اسناد و دلالت های آن را بررسی کنیم و از تلاش های نافرجام مخالفان برای ردّ و ابطال این حدیث و دروغ پردازی ها، تحریف ها و خیانت های آنان پرده برداریم.

اما این مطلب که هارون پس از موسی از همه داناتر بوده ثابت شده است. به عنوان نمونه به کتاب های تفسیر در ذیل این آیه شریفه مراجعه کنید. خداوند متعال از زبان قارون این گونه نقل می فرماید:

«قالَ إِنَّما أُوتِيتُهُ عَلى عِلْمٍ عِنْدِي». (۱)

گفت: من این ثروت را به وسیله علمی که نزد من است فراهم آورده ام.

مفسّران در ذیل این آیه تصریح کرده اند که هارون از همه بنی اسرائیل - جز از حضرت موسی علیه السلام - داناتر بود. (۲)

مقام عصمت

نهمین موردی که می توان از حدیث شریف منزلت به دست آورد، عصمت است. به راستی آیا کسی در عصمت حضرت هارون

۱- ۱) . سوره قصص: آیه ۷۸.
۲- ۲) . ر.ك: تفسیر بغوی: ۴ / ۳۵۷، تفسیر الجلالین: ۲ / ۲۰۱ و تفسیرهای دیگر.

تردیدی دارد؟

در این حدیث پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله ، امیر مؤمنان علی علیه السلام را همانند هارون و در منزلت او قرار داده است. از طرفی هیچ کدام از صحابه ادّعای عصمت نکرده اند. همان طور که هیچ کسی مقام عصمت را برای احدی از صحابه - جز امیر مؤمنان علی علیه السلام - ادعا نکرده است.

در توضیح مقام هفتم گذشت که کسی در همه امور مصلح نمی شود مگر این خود در همه امور صالح باشد. اکنون در توضیح این مقام چند پرسش مطرح است.

آیا عاقلی روا می دارد که بعد از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله ، با وجود شخص معصوم، غیر معصوم امام باشد؟

آیا عقل انسان روا می داند که با وجود معصوم، غیر معصومی واسطه بین خلق و خالق باشد؟

آیا از نظر عقلی جایز است و خردمندان اجازه می دهند که با وجود معصوم، انسان از غیر معصوم پیروی نماید؟

آری، امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه قاصعه، به همان مقام عصمت اشاره می کند و می فرماید که من نور وحی و رسالت را می بینم و بوی نبوّت و پیامبری را استشمام می کنم.

به راستی آیا معقول است که چنین انسانی کنار گذاشته شود و به کسی اقتدا شود که حتی اندک بهره ای از این منزلت نبرده است؟

ص:۷۶

روشن است آن چه را که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله می شنیده و آن چه را که می دیده بسیار بالاتر، والاتر، بااهمیّت تر و فراتر از آن است که پیامبران گذشته می دیدند و می شنیدند. پس امیر مؤمنان علی علیه السلام آن چه را که پیامبر می دیده و می شنیده او نیز می دیده و می شنیده است.

این نکته ای است که اندیشه بیشتری می طلبد.

مقام طهارت و پاکیزگی

دهمین مقام و منزلت، مقام طهارت و پاکیزگی است. خداوند متعال - درباره مسجد الاقصی - برای هارون چیزی را حلال کرد که برای غیر او حلال نبود، و به حکم حدیث منزلت این فضیلت و خصوصیّت نیز باید برای امیر مؤمنان علی علیه السلام و اهل بیتش وجود داشته باشد و این یکی از ویژگی های امیر مؤمنان علی علیه السلام و اهل بیت طاهرینش خواهد بود که آن ها را از دیگران ممتاز می کند و همان بزرگواران از این جهت نیز از دیگران برتر خواهند بود.

شواهد زیادی در احادیث وجود دارد که چنین فضیلتی را برای امیر مؤمنان علی علیه السلام اثبات می کند، هم چنان که برای هارون ثابت بوده است.

یکی از آن ها حدیث «سدّ الابواب» است؛ حدیثی که در روایات مورد اتّفاق شیعه و سنّی با متن های گوناگون آمده است. اکنون به برخی

احادیث از کتاب های معتبر اهل تسنن اشاره می کنیم:

ابن عساکر در تاریخ خود این گونه نقل می کند:

روزی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله خطبه ای خواند و چنین فرمود:

إنّ اللّه أمر موسی و هارون أن یتبوّءا لقومهما بیوتاً، و أمرها أن لا یبیت فی مسجدهما جنب، و لا یقربوا فیه النساء إلّا هارون و ذریّته، و لا یحلّ لأحد أن یقرب النساء فی مسجدی هذا و لا یبیت فیه جنب إلّا علیّ و ذریّته. (1)

خداوند به موسی و هارون فرمان داد که برای قومشان خانه هایی برگزینند و به آن ها دستور داد که هیچ کس در حالت جنابت در مسجد موسی و هارون شب را سپری نکند و نباید مردم در آن جا با زنان آمیزش کنند، مگر هارون و فرزندان او. از این رو برای احدی جایز نیست که در مسجدِ من با زنان نزدیکی کند و با حالت جنابت در آن بیتوته نماید مگر علی و فرزندانش.

این حدیث را جلال الدین سیوطی نیز در الدر المنثور از تاریخ ابن عساکر نقل کرده است. (2)در مجمع الزوائد آمده است: علی علیه السلام می فرماید:

1- 1) . تاریخ مدینه دمشق: ترجمه امام علی علیه السلام، 1 / 296.

2- 2) . الدر المنثور: 4 / 384.

پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله دست مرا گرفت و فرمود:

إنّ موسی سأل ربّه أن یطهّر مسجده بهارون و إنّی سألت ربّی أن یطهّر مسجدی بک و بذریّتک.

موسی از پروردگارش خواست که مسجدش را برای هارون پاک و مطهّر گرداند و من از پروردگارم خواسته ام که مسجدم را برای تو و فرزندانت پاک و مطهّر گرداند.

آنگاه پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله کسی را نزد ابو بکر فرستاد که دری را که از خانه ات به سمت مسجد قرار داده ای ببند.

ابو بکر گفت: «إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ». سپس گفت: شنیدم و اطاعت کردم. آنگاه در خانه اش را مسدود کرد.

پس از آن پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله کسی را نزد عمر و عبّاس فرستاد و همین فرمان را به آن ها داد.

آنگاه پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود:

ما أنا سددت أبوابکم و فتحت باب علیّ، و لکنّ اللّه فتح باب علیّ و سدّ أبوابکم. (۱)

من در خانه های شما را نبستم و در خانه علی را باز نگذاشتم؛ بلکه خدا در خانه علی را باز گذاشت و در خانه های شما را بست.

۱- ۱) . مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۴.

این قضیّه بار دیگر در مجمع الزوائد ، کنز العمّال و منابع دیگر به گونه ای دیگر نقل شده است. در مجمع الزوائد آمده است:

هنگامی که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله تمامی اهل مسجد را بیرون کرد و درِ خانه هایشان را به سمت مسجد بست و درِ خانه علی علیه السلام را به حال خود گذاشت، مردم شروع به سخن پراکنی و اعتراض کردند.

این اعتراضات به پیامبر رسید. آن حضرت فرمود:

ما أنا أخرجتكم من قبل نفسی و لا أنا تركته، و لكنّ اللّه أخرجكم و تركه، إنّما أنا عبد مأمور، ما امرت به فعلت، إن اتّبع إلّا ما یوحی إلیّ.

من از جانب خودم شما را از مسجد بیرون نکردم، و علی علیه السلام را به حال خود باقی نگذاشتم؛ بلکه خداوند شما را خارج کرد و در خانه علی را به حال خود گذاشت. فقط بنده ای هستم که به من دستور داده شده است، هرچه به من فرمان دهند همان را انجام می دهم. تنها از آن چه به من وحی شود پیروی می کنم. (1)البتّه منابع دیگری نیز به نقل این قضیه پرداخته اند. در کتاب المناقب ، تألیف احمد بن حنبل و مسند او، المستدرک حاکم نیشابوری،

۱- ۱) . مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۵، کنز العمّال: ۱۱ / ۶۰۰، حدیث ۳۲۸۸۷.

مجمع الزوائد ، تاریخ مدینه دمشق و موارد دیگر (۱) از زید بن ارقم این گونه نقل شده است:

زید گوید: درِ خانه های گروهی از اصحاب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به مسجد باز می شد. روزی پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود:

سدّوا هذا الأبواب إلّا باب عليّ.

همه این درها - جز درِ خانه علی - را ببندید.

عدّه ای درباره این دستور پیامبر سخنانی گفته و اعتراض کردند.

در این هنگام پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله برخاست و پس از حمد و ثنای الهی چنین فرمود:

أمّا بعد، فإنّي أمرت سدّ هذه الأبواب غير باب عليّ، فقال فيه قائلكم. و الله، ما سددت شيئاً و لا فتحته، و لكن أمرت بشيء اتّبعته.

من دستور دادم که این درها - جز درِ خانه علی - بسته شود. برخی از شما سخنانی گفتند و اعتراض کردند! به خدا سوگند من دری را نبسته و باز نکردم؛ بلکه به من فرمان دادند و من اطاعت کردم.

۱- ۱) . المناقب: ۷۲، حدیث ۱۰۹، مسند احمد: ۵ / ۴۹۶، حدیث ۱۸۸۰۱، المستدرک: ۳ / ۱۲۵،مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۴، تاریخ مدینه دمشق: ترجمه امام علی علیه السلام، ۱ / ۲۷۹ و ۲۸۰، حدیث ۳۲۴، الریاض النضره: ۳ / ۱۵۸.

این حـدیث در سـنن تِرمذی، خصائص نَسائی و دیگر مصادر نیز آمده است. (1)بنا بر این، ماجرای بسـتن درِ خانه هایی که به مسـجد باز می شـد به جز درِ خانه علی علیه السـلام ، یکی از موارد حـدیث منزلت خواهد بود که پیامبر اکرم صـلی اللّه علیه و آله فرمود:

أنت منّی بمنزله هارون من موسی إلّا أنّه لا نبیّ بعدی.

تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی، مگر آن که بعد از من پیامبری نیست.

با توجه به آن چه بیان شد، دلالت حدیث منزلت بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام از چند جهت روشن شد.

۱ . از ناحیه ثبوت عصمت آن حضرت؛

۲ . از ناحیه ثبوت افضلیّت و برتری آن حضرت بر دیگران؛

۳ . از ناحیه ثبوت بعضی از خصوصیّات و ویژگی ها دیگری که برای هارون ثابت بوده است.

ص:۸۲

۱- ۱) . ر.ک سنن تِرمذی: ۵ / ۳۰۵، خصائص نَسائی: ۵۹، حدیث ۳۸.

بخش چهارم: دلالت حدیث منزلت بر خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام

حدیث منزلت بیان گر خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام

بعد از آن که معلوم شد حدیث منزلت مقام ها و منزلت های متعدّدی را برای امیر مؤمنان علی علیه السلام اثبات می کند که لازمه هر کدام از آن ها امامت و خلافت آن حضرت است؛ اکنون سخن در این است که این حدیث به طور مستقیم و با صراحت نیز مقام خلافت و جانشینی پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله را برای امیر مؤمنان علی علیه السلام اثبات می کند. بنا بر این، حدیث منزلت با صراحت تمام بر خلافت آن حضرت دلالت خواهد کرد.

تردیدی نیست که یکی از مقام های حضرت هارون، جانشینی او از حضرت موسی علیه السلام بوده است. خداوند متعال از زبان موسی علیه السلام نقل می کند که به هارون چنین فرمود:

«اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَ أَصْلِحْ وَ لا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ». (۱)

در میان قومم جانشین من باش و امور آنان اصلاح کن و از روش مفسدان پیروی نکن.

جانشینی پیامبر در اوج فضایل

بدون تردید جانشینی و خلافت پیامبر خدا، نیاز به قابلیت ها و صلاحیت هایی دارد، به گونه ای که جانشین بتواند جایگزین آن حضرت شود و در نبود او تمامی کارها و مسئولیت های او را به خوبی انجام دهد؛ زیرا او به جای پیامبر نشسته و جانشین اوست و می خواهد جای خالی او را پر کند؛ از این رو باید تناسب با او داشته باشد و از عهده این کار برآید.

جانشین پیامبر باید آن اندازه در فضایل و کمالات اوج بگیرد تا چنین مقام والایی زیبنده او شود، و باید چنان صلاحیت و قابلیتی را دارا باشد که جایگزین کردن او به جای پیامبر دور از خرد جلوه ننماید؛ زیرا واضح است که اگر کسی را به جای دیگری قرار دهند که صلاحیت آن را ندارد و نمی تواند به درستی کارهای او را انجام دهد و هیچ تناسبی با او ندارد، چنین کاری به دور از خرد و حکمت است.

۱- ۱) . سوره اعراف: آیه ۱۴۲.

احراز شایستگی

اکنون می پرسیم: آیا جناب موسی علیه السلام این صلاحیت را در برادرش هارون احراز کرده بود و او را قابل می دانست تا در نبود او جانشینش شود یا نه؟

آیا او اهلیّت چنین مقامی را داشت یا نه؟

حال که خداوند این خلافت را تأیید نموده و در قرآن به آن اشاره کرده است، قطعاً چنین صلاحیتی را در هارون احراز نموده است.

نکته جالب توجّه این که در این آیه، حضرت موسی برادرش هارون را به طور مطلق خلیفه خود قرار می دهد؛ یعنی بدون هیچ قید و شرطی، آن جا که فرمود:

«اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی».

در میان قومم جانشین من باش.

یعنی جناب هارون در تمام آن چه که حضرت موسی بر عهده داشته، جانشین و قائم مقام او خواهد بود.

بنا بر این حضرت موسی برادرش را - گرچه برای مدتی که به کوه طور رفته - به طور مطلق جانشین خود قرار داد؛ یعنی هارون در تمام شئون، خلیفه و جانشین حضرت موسی است او آن چنان همسانِ حضرت موسی، مقامات معنوی و کمالات روحانی را طی کرده است

ص:۸۷

که می تواند چنین مقامی را داشته باشد. و در یک جمله، حضرت هارون مرتَضی و پسندیده الهی است. کسی است که خدا او را برای احراز چنین پستی اختیار کرده است.

اگر او چنین مقامی را دارد، پس هرگاه موسی غایب شد، همو باید خلیفه و جانشین باشد، چه در دوران حیات او و چه در زمان پس از وفات او.

مهم این نیست که هارون چند روز خلافت کرده؛ مهم آن است که این صلاحیت و شایستگی و مقام را داشته است.

شاهد این مطلب هنگامی است که بنا شد حضرت موسی علیه السلام برای مناجات با خدا به کوه طور برود. قرار بر این بود که مناجات سی روز به طول بینجامد؛ ولی ده روز دیگر به آن افزوده شد. می پرسیم: اگر حضرت موسی علیه السلام از ابتدا برادرش را برای سی روز خلیفه قرار داده بود؛ پس چگونه او در آن ده روز اضافه بر این مقام باقی ماند؟

این بدان معناست که خلافت هارون محدود به سی روز نبوده است؛ بلکه هر زمانی که موسی غایب باشد، او خلیفه خواهد بود؛ حتی اگر غیبت حضرت موسی بیشتر از این نیز طول می کشید.

از این رو به حکم حدیث منزلت، امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز چنین مقام و مرتبه ای را نسبت به پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله خواهد

داشت؛ یعنی مقام خلافت الهی و نیابت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله برای آن حضرت ثابت می شود، و در نبود آن حضرت تنها او باید جانشین آن حضرت باشد.

آری، از این حدیث به خوبی استفاده می شود که خداوند آن حضرت را برای این مقام برگزیده و او را شایسته احراز چنین پستی می داند.

کوتاه سخن این که مقام خلافت، از مقام های روحانی و درجات قرب الهی است که نیاز به داشتن صلاحیّت های لازم و ارتضای خدا دارد، نه این که مقام خلافت امر اعتباریِ زودگذر است.

فرمان برداری بی قید و شرط

از آثار و پیامدهای خلافت آن است که واجب است مردم در تمام کارها بدون هیچ قید و شرطی از امیر مؤمنان علی علیه السلام اطاعت کنند و همیشه گوش به فرمان او باشند، و لازمه اطاعتِ مطلق و فرمان برداری بدون قید و شرط آن است که او امامت و ولایت عامه داشته باشد.

ممکن است کسی گمان کند که وجوب اطاعت از هارون و لزوم پیروی بی چون و چرا از او بدین جهت بود که هارون پیامبر بود و این از آثار نبوت اوست، نه به جهت این که جانشین موسی بوده است. بنا بر

این وجوب اطاعت مطلق از آثار خلافت نخواهد بود و چون امیر مؤمنان علی علیه السلام پیامبر نیست نمی توان آن اثر را برایش اثبات کرد.

در پاسخ می گوییم: این گمان، توهّم باطل و نادرست است، گرچه برخی از دانشمندان اهل تسنّن آن را در کتاب های خود نوشته اند.

توضیح مطلب این که اگر وجوب اطاعت بی قید و شرط از آثار نبوّت باشد، نه از آثار خلافت؛ بنا بر این، اطاعت از سه خلیفه نخستین نیز واجب نخواهد بود؛ زیرا آنان پیامبر نبودند. و اطاعت از امیر مؤمنان علی علیه السلام ، همو که او را خلیفه چهارم می دانند لازم نخواهد بود؛ چرا که آن حضرت پیامبر نیست، بلکه فقط جانشین پیامبر است.

بنا بر این وجوب اطاعت از هارون به جهت جانشینی او از حضرت موسی علیه السلام بوده، نه به خاطر پیامبری او؛ از این رو اطاعت مطلق و بی چون و چرا از حضرت علی علیه السلام به حکم حدیث منزلت و جانشینی پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله واجب خواهد بود، در نتیجه مناقشه و اشکال مردود و باطل است.

حدیث منزلت و دیدگاه علمای اهل تسنّن

در کتاب هایی که در این زمینه نوشته شده علما و دانشمندان اهل تسنّن تصریح کرده اند که این حدیث، بر امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام دلالت می کند.

ص:۹۰

به عنوان نمونه کتاب تحفه الاثنا عشریه در ردّ شیعیان امامیه اثنا عشری نوشته است. نگارنده این کتاب اعتراف می کند که حدیث منزلت خلافت حضرت علی علیه السلام را اثبات می کند؛ بلکه سخن را فراتر برده و می گوید: هیچ کس دلالت حدیث را انکار نمی کند، مگر ناصبی و دشمن اهل بیت و هرگز اهل سنت به آن راضی نیستند. (۱)سخن ما در اثبات خلافت بلافصل امیر مؤمنان علی علیه السلام است؛ یعنی بعد از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بلافاصله تنها آن حضرت جانشین پیامبر است، اما اثبات اصل خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام بعد از پیامبر از این حدیث، انکارناپذیر است، مگر از ناصبی و دشمن امیر مؤمنان علی علیه السلام ، هم چنان که نگارنده تحفه الاثنا عشریه به این مطلب تصریح کرده و دلالت این حدیث را به این اندازه پذیرفته است.

با وجود این، با مراجعه و بررسی کتاب های حدیثی اهل تسنّن و شرح های آن ها می بینیم آن ها حتی اصل دلالت حدیث منزلت را بر خلافت و ولایت نمی پذیرند و در آن مناقشه می کنند، همان کاری که نویسنده تحفه الاثنا عشریه به ناصبی ها و دشمنان اهل بیت علیهم السلام نسبت داده است.

۱- ۱) . تحفه الاثنا عشریه: ۲۱۰.

به عنوان نمونه اگر به شرح حدیث منزلت در منابعی از جمله: فتح الباری ، نگارش حافظ ابن حجر عسقلانی، شرح صحیح مسلم از حافظ نَوَوی و المرقاه فی شرح المشکاه مراجعه کنیم، می بینیم که اینان در شرح و تفسیر این حدیث، حتی در دلالت این حدیث بر اصل امامت و ولایت اشکال می کنند؛ یعنی همان سخنی که نگارنده تحفه اثنا عشریه گفته که آن را از اهل تسنن نفی کرده و به ناصبی ها نسبت داده است.

اکنون به گفتار نَوَوی در شرح صحیح مسلم دقّت کنید. عین عبارت او یا نزدیک به آن را سایر نگارندگان اهل تسنن نیز در کتاب هایی که نام برده شده آورده اند.

نَوَوی گوید: این حدیث هیچ گونه دلالتی بر این که علی پس از پیامبر جانشین او باشد ندارد؛ زیرا پیامبر این جمله را هنگامی به علی گفت که به جنگ تبوک می رفت و او را در مدینه به جای خود گذاشت.

منظور نَوَوی این است که این حدیث در مورد خاصی بیان شده است.

وی در ادامه سخن می گوید: مؤیّد این مطلب همین است که هارون – که علی به او تشبیه شده – پس از موسی خلیفه نبود؛ بلکه در دوران زندگی موسی از دنیا رفت. بنا بر آن چه نزد صاحبان اخبار و تاریخ مشهور است، او چهل سال پیش از وفات جناب موسی فوت

کرد. آن ها گفته اند: هنگامی که حضرت موسی می خواست برای مناجات به میقات پروردگارش برود، هارون را خلیفه و جانشین خود قرار داد. پس این خلافت و جانشینی خلافتی موقّت و در یک جریان خاصّ و محدودی است و هیچ دلالتی بر آن خلافت و جانشینی که مورد بحث و نزاع است ندارد. (۱)به راستی شما قضاوت کنید! آیا جز ناصبی چنین سخنی می راند؟ سخنی که حتّی فردی چون صاحب تحفه الاثنا عشریه نیز راضی نمی شود آن را به خود نسبت دهد. از همین رو آن را به ناصبی ها نسبت داده است.

البته ما سخنان ابن تیمیّه و افراد دیگری را که عقاید شیعیان را رد می کنند بیان خواهیم کرد و فرازهایی از عبارات آن ها را خواهیم نوشت تا روشن شود که چه کسی ناصبی است و آنگاه است که بیش از پیش با ناصبی ها آشنا خواهید شد.

تا کنون بیان شد که چگونه حدیث منزلت، به صراحت بر خلافت، امامت و ولایت بعد از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله دلالت دارد که نگارنده تحفه الاثنا عشریه نیز منکر این دلالت نیست؛ اما در نهایت می گوید: تمام نزاع و دعوای ما با طرف مقابل درباره امامت بلافصل بعد از رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله است.

۱- ۱) . شرح صحیح مسلم، نَوَوی: ۱۵ / ۱۷۴.

بخش پنجم: تلاش هایی علمی برای ردّ حدیث منزلت

تلاش هایی برای ردّ حدیث منزلت

اشاره

در بخش های پیشین حدیث شریف منزلت را از نظر سند و متن بررسی کردیم، در این بخش اشکال های علمی و تلاش هایی که برای ابطال و ردّ این حدیث از طرف اهل تسنّن صورت گرفته است بررسی می کنیم. این اعتراض ها و اشکال ها را در دو مرحله مطرح می نماییم:

اشکال های علمی

اشاره

ما آمادگی پذیرش هر ایراد و اشکالی را پیرامون حدیث شریف منزلت داریم، مشروط بر این که ایرادی فنّی و مبتنی بر پایه های علمی و بر اساس قواعدی باشد که در کیفیّت مناظره و گفت و گو بیان شده است.

چکیده ایرادهایی که بر دلالت حدیث منزلت شده است در سه اشکال خلاصه می شود:

اشکال یکم: عدم دلالت حدیث

نخستین اشکال علمی که از جانب مخالفان حدیث منزلت وارد شده چنین است:

آن ها می گویند: نمی توان از این حدیث به طور عموم استفاده کرد که علی علیه السلام در همه جهات شبیه هارون است و با این بیان، مشابهت بین این دو فقط با یک شباهت نیز تمام و این حدیث صحیح خواهد بود؛ با این وجود ما نمی پذیریم که علی علیه السلام در همه مقامات و منازل نسبت به پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله به مانند هارون برای موسی باشد.

اشکال دوم: خلافت محدود

دومین اشکال بر حدیث این است که جانشینی و خلافتی که این حدیث اثبات می کند، خلافتی موقّت و در شرایط خاص و زمان محدودی بوده است، آن هم زمانی که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله زنده بوده است، آن سان که خلافت هارون برای موسی علیه السلام مربوط به زمانی بوده که او به مناجات پروردگارش رفته بود.

مؤیّد این مطلب وقوع مرگ هارون در دوران زندگی حضرت موسی است. بنا بر این، کدام خلافت است که ما بر سر آن نزاع داریم؟

اشکال سوم: خلافت فقط در زمان جنگ تبوک

اشاره

اشکال سومی که بر حدیث منزلت گرفته شده چنین است:

حدیث منزلت در جریان جنگ تبوک وارد شده است، آنگاه که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله از مدینه خارج می شد و به سمت تبوک می رفت علی علیه السلام را در مدینه باقی گذاشت تا به کارهای شخصی و خانوادگی حضرت رسیدگی کند، و امور کسانی را که در مدینه مانده اند تدبیر نماید.

بنا بر این حدیث منزلت در خصوص قضیّه معیّنی آمده و مخصوص به همان مورد خواهد بود.

پاسخ به اشکال نخست

اکنون به این سه ایراد پاسخ می دهیم:

خلاصه اشکال نخست آن بود که تشابه امیر مؤمنان علی علیه السلام با جناب هارون در همه منزلت ها و مقام ها نیست، و این تشابه عمومیّت ندارد تا جمیع منزلت ها و مقام های هارون را شامل شود.

در پاسخ می گوییم: در این حدیث شریف دو عبارت وجود دارد که روشن گر معنای آن است:

۱ . عبارت «أنت منّی بمنزله هارون».

در این عبارت اسم جنس یعنی «منزله» به عَلَم که همان «هارون» است اضافه شده است.

۲ . عبارت استثنا؛ یعنی «إلّا أنّه لا نبیّ بعدی».

بـا این اسـتثنا پیـامبر اکرم صـلی اللّه علیه و آله تنهـا مقـام و منزلت نبوّت را از سـایر مقام هایی که امیر مؤمنان علی علیه السـلام دارد، خارج کرده است.

همین اسـتثنا نشـان گر آن است که مقـام هـای هـارون متعـدّد بوده و فقـط یکی از آن مقـام هـا در مورد امیر مؤمنان علی علیه السلام استثنا شده است.

با مراجعه به کتاب های علم اصول فقه، بلاغت و ادبیات خواهیم دیـد که به صـراحت بیان شده که اسـتثنا معیار و ملاک عموم است؛ یعنی هر گاه در جمله ای اسـتثنا آمـده باشـد، دلیل بر آن است که آن جمله عمومیّت دارد و حکمش فراگیر است و تنها یک مورد از آن عموم استثنا شده است.

هم چنین در این کتاب ها تصریح شده که اسم جنس مضاف از الفاظ عموم است. با وجود این آیا جایی برای اشکال باقی می ماند؟

بنا بر این، در این حـدیث «بمنزله هارون» اسم جنس مضاف و از صـیغه های عموم است. هم چنین این حـدیث با داشـتن جمله اسـتثنا که آن هم معیـار عموم است تصـریح در عموم خواهـد داشت؛ یعنی امیر مؤمنـان علی علیه السـلام در تمـامی مقـام ها و منزلت های

ص:۱۰۰

حضرت هارون همانند او خواهد بود، مگر منصب پیامبری.

نکته جالب توجّه این است که این حدیث در تمامی منابع به همین کیفیّت نقل شده است؛ یعنی این دو قرینه در تمامی متون حدیث وجود دارد که «أنت منّی بمنزله هارون من موسی إلّا أنّه لا نبیّ بعدی».

بنا بر این هیچ احتمالی بر این که منظور پیامبر صلی اللّه علیه و آله از این حدیث عموم نبوده باقی نخواهد ماند و حدیث تصریح در مطلب داشته و از این رو بنای این اشکال و ایراد از اساس فرو می ریزد و به کلّی مردود می شود.

دیدگاه دانشمندان فن

ابن حاجب از بزرگان و پیشوایان علم اصول و ادبیات عرب، در کتاب مختصر الاُصول - که شرح و تعلیق های بسیاری بر آن نوشته شده و یکی از کتاب های درسی حوزه های علمیه بوده است - چنین می نویسد:

صیغه هایی که نزد محققان برای عموم وضع شده است عبارتند از: اسم شرط، اسم استفهام، موصول ها، جمع هایی که دارای الف و لام جنس هستند نه عهد و اسم جنس معرفه شده به الف و لام یا به اضافه. (۱)

۱- ۱) . المختصر (بیان المختصر ۲): ۱۱۱.

پژوهشگرانی که در پی مدارک و مستندات بیشتری هستند می توانند به کتاب های ادبی نظیر کتاب الأشباه و النظائر نگارش جلال الدین سیوطی و الکافیه فی علم النحو با شرح محقّق جامی که به نام الفوائد الضیائیّه معروف است، مراجعه کنند. این کتاب نیز تا این اواخر در حوزه ها علمیّه تدریس می شده است.

از کتاب های اصولی نیز به کتاب المنهاج نگارش قاضی بیضاوی و شرح هایی که بر آن نوشته شده می توان مراجعه کرد.

هم چنین کتاب فواتح الرحموت فی شرح مسلّم الثبوت را می توان ملاحظه نمود، این از کتاب های معتبر و مشهور اهل تسنّن در علم اصول فقه است.

از کتاب های علم بلاغت المطوّل فی شرح التلخیص و مختصر المعانی فی شرح التلخیص نگارش تفتازانی را می توان دید، این دو کتاب در حوزه های علمیه تدریس می شود. هم چنین کتاب های دیگری که در موضوع علم اصول فقه، نحو و بلاغت نگاشته شده اند.

در مورد استثنا هم پیشگامان علم اصول فقه همگی تصریح کرده اند که معیار عموم وجود استثنا است.

این مطلب در کتاب منهاج الوصول الی علم الاصول تألیف قاضی بیضاوی و نیز در شرح هایی که بر این کتاب نوشته شده، مانند

شرح ابن امام الکاملیه و دیگر شرح ها آمده است.

بنا بر این هرچه که استثنا از آن صحیح باشد و محصور در افراد خاصّی نباشد، عام خواهد بود و در حدیث شریف منزلت نیز استثنا وجود دارد.

ممکن است گفته شود: چون این حدیث اختصاص به غزوه تبوک دارد، باید از عمومیت حدیث صرف نظر کنیم؛ چرا که اگر شاهد یا دلیلی بر تخصیص باشد، دیگر لفظ بر عموم دلالت نخواهد کرد.

بنا بر این، حدیث منزلت فقط بیان گر جانشینی امیر مؤمنان علی علیه السلام برای باقی ماندگان در مدینه خواهد بود، تا به امور کودکان، زنان و ناتوانان - آن چنان که ابن تیمیّه می گوید - رسیدگی کند، نه بیش از این.

روشن است که این اشکال و این ادّعا صحیح نیست؛ زیرا - همان طور که خواهیم گفت - حدیث منزلت در غیر جنگ تبوک نیز از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله روایت شده است.

هم چنین گفته شده که آنگاه استثنا بر عمومیّت جمله سابق خود دلالت می کند که استثنای متّصل باشد، در حالی که این استثنای منقطع است؛ زیرا آن چه در این حدیث استثنا شده یک جمله خبری است و امکان ندارد استثنای جمله خبری استثنای متّصل باشد.

در پاسخ می گوییم که مطالب مطرح شده بحث های علمی هستند

که شاید پژوهشگران حقایق کم و بیش از آن ها آگاهند. این اشکال صورت زیبایی دارد که اگر کلام صحیحی باشد، دیگر نمی توان به وجود استثنا در حدیث بر عمومیّت آن استدلال کرد. این اشکال را نویسنده تحفه اثنا عشریه ذکر کرده است. (1)اما زمانی که به متن های حدیث مراجعه می کنیم، می بینیم در بعضی از آن ها آن چه که پس از حرف «إلّا» استثنا شده، واژه «النبوّه» است نه جمله خبری.

از طرفی سند این حدیث - یا این احادیث - که به این صورت نقل شده معتبر است. ابن کثیر دمشقی از کسانی است که در کتاب تاریخی البدایه و النّهایه بر صحّت سند این حدیث تصریح کرده است. (2)افزون بر این در نزد اهل تسنّن مسلّم است که در علم اصول و بلاغت اصل اوّلی در استثنا، متّصل بودن آن است.

بدیهی است که دست برداشتن از این اصل، صحیح نیست، مگر زمانی که دلیل و قرینه ای بر آن باشد.

صاحب تحفه خواسته استثنایی را که به صورت جمله خبری است قرینه ای بر چشم پوشی از آن اصل اوّلی بداند، که ما در پاسخ

۱- ۱) . تحفه اثنا عشریه: ۲۱۱.

۲- ۲) . البدایه و النهایه: ۷ / ۳۴۰.

گفتیم که مستثنا به صورت اسم آمده است نه جمله خبری.

برای آگاهی از تعبیرها و تصریحات اهل تسنّن - در این زمینه که اصل اوّلی در استثنا متّصل بودن آن است نه منقطع بودن - می توانید به کتاب مطوّل مراجعه کنید؛ همان کتابی که در دست رس و کتابی درسی در حوزه علمیه است. (۱)هم چنین می توانید به کتاب کشف الاسرار در شرح اصول بزدوی ، نگارش شیخ عبد العزیز بُخاری نیز مراجعه کنید که یکی از منابع اهل سنّت در علم اصول است. (۲)همین طور ابن حاجب در کتاب مختصر الاصول بر این مطلب تصریح کرده است، (۳) حتّی اگر به شرح های حدیث مراجعه کنید خواهید دید که شارحان محدّث این حدیث نیز تصریح می کنند که این استثنا متّصل است نه منقطع.

به عنوان نمونه به آن چه که قسطلانی در ارشاد الساری (۴) آورده است و نیز به فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر می توان مراجعه نمود.

۱- ۱) . المطوّل: ۲۰۴ - ۲۲۴.

۲- ۲) . کشف الاسرار: ۳ / ۱۷۸.

۳- ۳) . مختصر (بیان مختصر ۲): ۲۴۶.

۴- ۴) . ارشاد الساری: ۶ / ۱۱۷ و ۱۱۸.

با توجّه به این نکات، اشکال و ایراد نخست از بین خواهد رفت و دلالت حدیث بر تمامی منزلت ها و مقام ها تمام خواهد بود.

البتّه آن چه در این جا بیان شد، مباحث فنّی و تخصّصی بود که در خور توجّه و دقت بیشتری است و نیاز به تسلّط بر قواعد و اصطلاحات علمی ویژه ای دارد.

پاسخ به اشکال دوم

چکیده اشکال دوم چنین بود:

پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله در قضیّه معیّن و مشخّصی و در زمان حیات خود، حضرت علی علیه السلام را جانشین خود قرار داده است؛ همچنان که حضرت موسی علیه السلام هارون را در زمان حیات خود جانشین خویش قرار داد. هارون پیش از حضرت موسی علیه السلام از دنیا رفت؛ از این رو حدیث منزلت هیچ گونه دلالتی بر آن امامت و خلافتی که ما بر سر آن نزاع داریم ندارد.

این اشکال را بسیاری از بزرگان حدیث اهل تسنن مطرح کرده اند؛ از جمله ابن حجر عسقلانی، قسطلانی و قاری؛ هم چنین متکلّمان آن ها نیز این اشکال را طرح نموده و در کتاب های خود نوشته اند.

این اشکال را از دو محور می توان پاسخ داد:

نخست. منزلت ها و مقام هایی که برای جناب هارون بیان کردیم متعدّد بود و از هر کدام آن ها به خوبی خلافت و جانشینی امیر مؤمنان علی علیه السلام استفاده می شد؛ مانند مقام شرکت در امر اصلاح مردم و یا عصمت و... و هیچ گاه آن مقام ها و منزلت ها محدود به زمان خاصّی نبوده است.

دوم. پیش تر گفتیم که مقام خلافت، مقامی روحانی و معنوی است. وقتی می گوییم: فلان شخص خلیفه است؛ یعنی او به درجه ای از صلاحیّت و شایستگی رسیده که اهلیّت احراز آن مقام را کسب کرده است. خلافت پیامبر در واقع خلافت خدا است، جانشینی مقام الهی، نیاز به داشتن اهلیّت و شایستگی در شخص خلیفه دارد.

خلیفه پیامبر باید از نظر علمی همپای او باشد تا بتواند به جای او بر کرسی تعلیم مردم بنشیند. باید عالم به بطون و تأویل قرآن باشد تا قرآن را همچون پیامبر برای مردم بیان کند و از اسرار و معارف آن پرده بردارد.

کوتاه سخن این که خلیفه پیامبر کسی است که به جای پیامبر واسطه بین مخلوقات و آفریدگارشان است؛ زیرا گرچه با رحلت پیامبر صلی اللّه علیه و آله نبوّت به پایان می رسد؛ امّا ارتباط با آسمان هیچ گاه قطع نخواهد شد. باید کسی باشد تا هر سال و در شب قدر، فرشتگان

الهی و روح بر او نازل شوند و همه امورات را به محضرش برسانند.

چنین شخصیتی باید از شایستگی های لازم برخوردار باشد تا خدا او را برگزیند.

بسیار دور از حقیقت است اگر گمان کنیم خلافت، مقامی اعتباری و ظاهری است که وقت محدودی دارد و با شروع آن وقت، زمان خلافت شروع، و با پایان آن دوره اش به سر می آید و نیاز به هیچ صلاحیّت و اهلیّتی ندارد.

اگر خداوند کسی را شایسته خلافت دانست و او را برگزید، اگر پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله در شخصی چنین شایستگی را احراز کرد که به طور مطلق او را خلیفه خود دانست و با فرمان «اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی» (۱) آن را به همگان فهماند، باید بفهمیم که چنین انسانی دارای تمامی شرایط خلیفه پیامبر بوده است؛ زیرا خداوند نااهل را به جای پیامبرش قرار نمی دهد.

این به آن معنا است که آن حضرت دارای علم الهی، عصمت الهی، قدرت الهی و... است که می تواند خلأ فقدان پیامبر را پر کند.

وقتی خدا و رسول او کسی را در تمامی شئون پیامبر به جای او

۱- ۱) . سوره اعراف: آیه ۱۴۲.

قرار می دهند - حتی اگر مجال بروز و ظهور آن نباشد - بدان معنا است که او برگزیده الهی است و صلاحیت و شایستگی او به گونه ای است که می توانـد در همه جهات، نبودِ جایگاه پیامبر را پر کنـد؛ هم مرجع اختلافات باشد، هم حاکم بر مردم، هم بیان کننـده احکام الهی، هم مفسّـِر کلمات الهی، هم اولی بر مردم از خودشان و هم حکمش بر آن ها نافذتر از حکم خودشان باشد.

گواه این مطلب همـان است که حضـرت موسـی علیه السـلام برای خلافـت هـارون، زمان معیّن نکرد؛ بلکه فرمود: «اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی» ؛ یعنی هرگاه من نبودم، تو به جای من خلأ نبودِ مرا پر کن. به همین جهت حضرت هارون در آن ده روزی که به مدّت مناجات حضرت موسی علیه السلام افزوده شد، در مقام خود باقی ماند.

آنگاه که چنین موقعیّت و منزلت والایی برای جناب هارون ثابت شد، برای امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز ثابت خواهد بود.

نکته در خور توجه بیشتر این است که در حـدیث منزلت، پیـامبر اکرم صـلی اللّه علیه و آله امیر مؤمنـان علی علیه السـلام را در مقـام هـا و منزلت هـای او به سـان هـارون قرار دادنـد، نه در آن چه که در خارج اتفاق افتاده است؛ به این بیان که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله نفرموده چون هارون چهل روز خلافت کرده، تو نیز همانند او چهل روز بر این منصب خواهی بود؛

بلکه سخن از منزلت ها و مقام هاست، نه آن چه در خارج روی داده است. هارون دارای مقام خلافت حضرت موسی علیه السلام بود و این مقام حتّی در زمان حضور حضرت موسی علیه السلام در میان بنی اسرائیل برای او محفوظ بود.

حدیث منزلت از دیدگاه ابن تیمیّه

ابن تیمیّه نیز چنین اشکالی را به این حدیث دارد. از این رو به بررسی نظریه وی می پردازیم.

با مراجعه به کتاب منهاج السنّه ابن تیمیّه خواهیم دید جای جای این کتاب از بغض و دشمنی به امیر مؤمنان علی علیه السلام و عیب جویی و طعنه بر ایشان مملو است. وی در فرازی از کتابش چنین می نویسد:

هرگاه پیامبر به سفری می رفت - به جنگ، یا عمره و یا حج - یکی از اصحابش را در مدینه به جای خود قرار می داد، تا آن جا که نوشته اند در یکی از سفرها، ابن امّ مکتوم را جانشین خود در مدینه قرار داد. هیچ کس این جانشینی ابن امّ مکتوم را شأن و رتبه ای برای او نمی شمارد.

آنگاه ابن تیمیّه به حدیث منزلت اشاره می کند و می گوید:

هنگامی که جنگ تبوک (آخرین جنگ پیامبر) آغاز شد، پیامبر به هیچ کس اجازه سرپیچی و تخلّف از سپاه را نداد. مردم در هیچ جنگی به مانند این جنگ با پیامبر همراه نشدند. فقط زنان، کودکان، آن هایی که

ص:۱۱۰

به خاطر ناتوانی نمی توانستند پیامبر را همراهی کنند و منافقان در مدینه ماندند.

در مدینه مؤمنان دلاوری نبودند تا همانند گذشته پیامبر کسی را بر آنان به عنوان جانشین خود قرار دهد. از طرفی آنان که در مدینه مانده بودند، جز ناتوانان، کودکان و زنان نبودند، از این رو نیازی نبود که پیامبر برای این ها شخص مهمّ و سرشناسی از اصحابش را جانشین قرار دهد؛ بلکه این جانشینی از تمامی جانشینی هایی که معمولاً پیامبر انجام می داد بی ارزش تر بود؛ یعنی جانشینی علی در جریان تبوک حتی از جانشینی ابن ام مکتوم نیز بی ارزش تر و کم اهمیت تر است(!!).

ابن تیمیّه می افزاید: علت جانشینی علی در مدینه این بود که چون در آن شهر مردان زیادی از مؤمنان نیرومند نبودند تا نیاز باشد کسی را بر آنان جانشین خود قرار دهد، بنا بر این هر کسی را که پیامبر قبل از این ماجرا به جای خود در مدینه گمارده بود، برتر از جانشینی علی خواهد بود.

از همین رو علی با گریه نزد پیامبر آمد و گفت: آیا مرا با زنان و کودکان می گذاری؟

پیامبر به او گفت: به خاطر امانت داری تو را جانشین خود قرار دادم و هیچ گاه جانشینی پیامبر عیب و نقص نیست، همان طور که

موسی هارون را برای قوم خود جانشین قرار داد.

از طرفی پادشاهـان و دیگران هرگاه به جنگ می رونـد، کسـی را همراه خود می برنـد که بهره زیادی از او برده و به کمکش نیاز دارنـد و از مشورت ها و پیشـنهادهای وی اسـتفاده کرده و از زبان، دست و شمشـیر او سود می جویند. از این رو پیامبر در این نبرد نیـازی به علی نـداشت تا با او مشورت کنـد، یا از زبان، دست و شمشـیر او اسـتفاده کنـد(!) به همین جهت دیگران را همراه خود برد؛ زیرا آن ها در این امور به کارش می آمدند.

او در ادامه می گویـد: تشبیه کردن دو چیز به یکـدیگر مسـتلزم آن نیست که در تمـام جهـات آن دو مثل هم باشـند؛ بلکه باید دید کلام در چه مقامی است. آیا روایتی را – که در دو کتاب صـحیح (بخاری و مسلم) نقل شده و ثابت است – ملاحظه نمی کنی؟ که در این روایت وقتی پیامبر درباره اسیران با ابو بکر مشورت کرد او گفت: در مقابل آن ها پول و فـدیه بگیر و آن ها را آزاد کن.

سپس با عمر مشورت کرد او گفت: آن ها را به قتل برسان.

پس از آن پیـامبر فرمـود: اکنون جایگـاه این دو رفیق را به شـما می گویم. تو ای ابو بکر! به ماننـد ابراهیمی(!) و تو ای عمر! به مانند نوح(!)

ص:۱۱۲

بنا بر این، اگر پیامبر به کسی بفرماید: تو مانند ابراهیم و عیسی هستی؛ و به دیگری بفرماید: تو مانند نوح و موسی هستی، مهم تر و برتر از آن است که بفرماید: تو برای من همانند هارون برای موسی هستی.

آن چه بیان شد، بخشی از سخن ابن تیمّیه بود. از خداوند سبحان می خواهیم با این مرد به عدلش رفتار کند و در ازای هر کلمه آن چه را که سزاوار آن است جزایش دهد.

ردّ دیدگاه ابن تیمّیه

اکنون به اختصار دیدگاه ابن تیمیه را از چند محور بررسی می کنیم:

نخست. در احادیثی که پیش تر نقل کردیم - و آن چه خواهد آمد - در این زمینه تعبیرهای گوناگونی آمده است. در نقلی آمده که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

إنّه لا بدّ أن أقیم أو تقیم.

حتماً یا من باید در مدینه بمانم و یا تو.

پیامبر در تعبیری دیگر فرمود:

فإنّ المدینه لا تصلح إلّا بی أو بک.

امور مدینه جز به وسیله من و یا تو سامان نمی یابد.

در سخن دیگری می خوانیم که حضرتش فرمود:

إنّه لا ینبغی أن أذهب إلّا و أنت خلیفتی.

به هیچ وجه سزاوار نیست که من بروم مگر آن که تو جانشین من باشی.

از این عبارات به خوبی استفاده می شود که هیچ کس نمی توانسته در آن موقعیت جانشین پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله در مدینه باشد، و تنها شخص پیامبر و یا امیر مؤمنان علی علیه السلام می توانستند به کارهای مدینه رسیدگی کرده و آن ها را سامان دهند.

روشن است که در آن زمان، شرایط خاصّی بر مدینه حکمفرما بوده و منافقان دسیسه هایی داشته و نقشه هایی در سر می پروراندند که هیچ یک از صحابه توان و صلاحیت مقابله و خنثی کردن آن ها را نداشتند و این کار فقط از عهده دو نفر برمی آمده: یا شخص پیامبر صلی اللّه علیه و آله و یا امیر مؤمنان علی علیه السلام.

به راستی اگر این جانشینی برای علی علیه السلام هیچ فضل و مقامی را اثبات نمی کند؛ بلکه از جانشینان پیشین پیامبر بی ارزش تر است؛ پس چرا عمر آرزو می کرد که این مقام و جانشینی برای او باشد؟

چرا سعد بن ابی وَقّاص آرزو داشت که او به چنین مقامی می رسید؟

دوم. ابن تیمیّه گفت: «علی در حالی که اشک از دیدگانش جاری بود به نزد پیامبر آمد».

این سخن ابن تیمیّه دروغ است. گریه امیر مؤمنان علی علیه السلام به این جهت بود که در آن نبرد حضور نداشته و هم چنین به جهت نکوهش هایی که از منافقان می شنیده است، نه به این جهت که پیامبر او را در میان زنان و کودکان به جای خود گمارده است.

به سخن دیگر، امیر مؤمنان علی علیه السلام که به پیامبر عرضه داشت:

أ تخلّفنی فی النساء و الصبیان؟

آیا مرا در میان کودکان و زنان به جای خود قرار می دهی؟

این سخن پیش از خروج رسول خدا برای جنگ از مدینه بود؛ اما گریه کردن امیر مؤمنان علی علیه السلام و بیرون آمدن از مدینه و ملاقات با پیامبر پس از خروج پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله از مدینه بود و علّت گریه آن حضرت نیز تنها به خاطر سخنان و شایعات منافقان بود، نه این که چون این جانشینی بی ارزش بوده آن حضرت می گریسته است. از این رو روشن شد که سخن ابن تیمیّه «هنگامی که علی دید برای زنان و کودکان خلیفه شده، از روی اعتراض گریست»، تهمت و ناروایی بزرگ در حق امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

سوم. ابن تیمیّه حدیثی را از پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل کرده که در آن حدیث حضرتش ابو بکر را به ابراهیم علیه السلام و عمر را به نوح علیه السلام تشبیه نموده است. وی پس از نقل این حدیث چنین اظهار نظر نمود: «این حدیث در صحیح بُخاری و صحیح مسلم آمده است».

روشن است که چنین سخنی دروغی بیش نیست؛ چرا که صحیح بُخاری و مسلم در دست رس شماست؛ ببینید آیا چنین حدیثی در آن دو کتاب موجود است؟!

گواه این مطلب، چاپ جدید منهاج السنّه است که توسط دکتر محمد رشاد سالم تحقیق شده و در نُه جلد در عربستان سعودی به چاپ رسیده است. می توانید متن آن را ملاحظه کنید و استشهاد ابن تیمیّه به این حدیث و نسبت آن را به صحیحین مشاهده کنید. محقق این کتاب در ذیل سخن ابن تیمیّه در پاورقی می نویسد:

به راستی این حدیث فقط در مسند احمد آمده است و محقق آن - یعنی شیخ احمد شاکر که در چاپ جدید، مسند احمد را تحقیق کرده است - می گوید: این حدیث ضعیف است.

این حدیث در کتاب مناقب الصحابه احمد بن حنبل نیز آمده است.

این کتاب به تازگی در دو جلد در کشور عربستان سعودی چاپ شده

ص:۱۱۶

است. محقق آن کتاب نیز پس از نقل این حدیث در پاورقی می نویسد:

سند این حدیث ضعیف است.

در نتیجه این حدیث در دو کتاب صحیح بُخاری و مسلم نیامده تا بتواند در مقابل حدیث منزلتی که در هر دو کتاب صحیح آمده است معارضه کند. این حدیث در پاره ای از کتاب ها آمده و پژوهشگران آن کتاب ها نیز در پاورقی هایی که بر این کتاب نوشته اند، به ضعف این حدیث تصریح کرده اند.

گویی ابن تیمیّه گمان نمی کرده که کسی کتابش را خواهد دید و به صحیح بخاری و مسلم مراجعه خواهد کرد و دروغ پردازی و فریب کاری او را آشکار خواهد ساخت.

ما در مورد طعنه هایی که ابن تیمیه در این عبارت به امیر مؤمنان علی علیه السلام زد و ناروایی های که به آن حضرت روا داشت، سکوت می کنیم و - چنان چه گفتیم - پاسخش را به خدای بزرگ حواله می دهیم که او برترین حاکمان است.

دیدگاه اعْوَر واسطی

اعور واسطی نیز همگام با ابن تیمیّه شده و سخنانی را در ردّ شیعه نوشته است. وی در میان اهل تسنّن به نام یوسف اعور واسطی معروف است. این ناصبی پلید در رساله ای که در ردّ شیعه نگاشته است می گوید:

اگر بپـذیریم که از حـدیث منزلت مقـام خلافت ثـابت می شود، جز فتنه و فسـاد چیزی در آن نخواهـد بود؛ چرا که در دوران خلافت هـارون از موسـی جز فتنه، فسـاد و ارتـداد مؤمنان نبود و در آن زمان بنی اسـرائیل گوساله پرست شدنـد. هم چنین در دوران خلافت علی نیز جز فساد، فتنه و کشتار مسلمانان در جنگ جمل و صفّین اتفاق نیفتاد(!)

به راستی آیا او نمی داند که گوساله پرستی بنی اسرائیل در زمان خلافت هارون، هیچ ارتباطی با جانشینی او ندارد؟

با فرض این کلام آیا این همه کفر، ظلم و آدم کشی که در زمان پیامبری پیامبران رخ می داده نقصی در نبوّت آن هاست؟

آیا صحیح است که مصلحان، انبیا و خلفای الهی، گناهِ متمرّدان، سرکشان و مستکبران را بر دوش کشند؟

آیا او نمی داند که بنای خدا بر آزمایش کسانی است که ادّعای اسلام و ایمان می کنند؟ «تا سیه روی شود هر که در او غش باشد».

آن جا که می فرماید:

«أَ حَسِبَ النّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ»؟ (۱)

آیا مردم گمان کرده اند که تا به زبان گفتند ایمان آوردیم رها شده و آزمایش نمی شوند؟

۱- ۱) . سوره عنکبوت: آیه ۲.

باید حضرت موسی علیه السلام به کوه طور برود و هارون خلیفه شود تا معلوم گردد که چه کسانی به واقع به موسی علیه السلام و خدای او ایمان داشته اند و چه کسانی فقط به زبان اظهار ایمان می کرده اند؛ ولی در باطن عقیده ای نداشته اند.

امّا آیا می توان گفت که کفر دورویان و ستم ستمگران، خلل و ضعفی در خلافت هارون پدید می آورد؟

این سنّت الهی پس از پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله نیز به گونه ای دیگر رقم خورد که شرایط آزمون مردم فراهم آمد تا هر که در باطن، اعتقادی به پیامبر و خدای او نداشته آن را آشکار نماید، و آن که در سر هوای ریاست داشت و با خیال سلطنت، مسلمان شده بود، درونش هویدا شود و دست به مخالفت با خلیفه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بزنند، و جنگ ها را به راه انداخته و خون های مسلمانان را بریزد.

بدیهی است که در هیچ منطقی، ستمِ زورگویان و نافرمانیِ متمرّدان به پای مصلحان گذاشته نمی شود؛ اما اعور واسطی با کمال بی شرمی به جهت ستم ستمگران، فتنه آشوبگران و نافرمانی اخلال گران، خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام را زیر سؤال برده و تضعیف می کند.

افزون بر این که اگر جانشینی امیر مؤمنان علی علیه السلام در جریان

تبوک ارزش و قیمتی نداشته و هیچ مقامی را برای او اثبات نمی کند، و حتی از جانشینی فردی مانند ابن ام مکتوم کم بهاتر است؛ پس چرا علما و دانشمندان شیعه و سنّی این همه به این حدیث اهمیّت داده اند؛ سندها و طرق گوناگونش را در زمان های مختلف نقل کرده، راویان آن را تحقیق کرده اند، و دلالت ها و معانی آن را بررسی کرده اند؟

اگر این موضوع بی ارزش و از همه جانشینی ها پست تر بود، به گونه ای که شایسته بررسی نبود؛ پس چرا تا این اندازه به این حدیث اهتمام ورزیده اند؟

چرا عمر می گوید: اگر یکی از این خصوصیّات را داشتم، از آن چه که خورشید بر آن می تابد برای من بهتر بود؟

چرا سعد می گوید: به خدا سوگند! اگر یکی از این مقام ها را دارا بودم، برای من از آن چه خورشید بر آن می تابد دوست داشتنی تر بود؟

چرا معاویه به هنگام بیان مقام و فضیلت امیر مؤمنان علی علیه السلام به این حدیث استشهاد می کند؟

و چرا این همه سعی و تلاش شده که این حدیث ردّ شود و ابطال گردد؟

فضل بن روزبهان از افرادی است که همواره می خواهد استدلال های شیعیان به احادیث پیامبر صلی اللّه علیه و آله را رد کند. با

وجود این وی درباره حدیث منزلت چنین می گوید: «با این حدیث، برادری، وزارتِ رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در تبلیغِ رسالت و فضایل دیگری برای امیر مؤمنان علی علیه السلام ثابت می شود».

با توجه به آن چه بیان شد، جایگاهی برای اشکال دوم نمی ماند.

پاسخ به اشکال سوم

اشکال سوم این بود که حدیث منزلت اختصاص به غزوه تبوک دارد.

آری، اگر این حدیث فقط در جنگ تبوک بیان شده باشد و ما این شأن نزول را بپذیریم و این شأن نزول سبب شود که آن حدیث به همان مورد اختصاص یابد - با فرض پذیرش این دو مقدمه - جایگاهی برای اشکال سوم خواهد بود.

ولی چنین نیست؛ چرا که پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله حدیث منزلت را - به سان حدیث ثقلین و حدیث غدیر - در مکان ها و موقعیّت های بسیاری تکرار فرموده است. کتاب های اهل سنّت در دست رس است.

پژوهشگر آزاداندیش و منصف به راحتی این روایات را می تواند ملاحظه کند. ما در بخش بعدی به برخی از آن ها اشاره خواهیم کرد.

بخش ششم: موارد بیان حدیث منزلت

اشاره

پیامبر گرامی اسلام صلی اللّه علیه و آله در موارد بسیار و در موقعیّت های گوناگون، حدیث منزلت را در شأن مولای متّقیان امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده اند. اینک به اختصار به چند مورد آن اشاره می کنیم.

۱. پیمان برادری بین اصحاب پیامبر

نخستین مورد بیان حدیث منزلت، در جریان پیمان برادری بین اصحاب پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله است.

ابن ابی اوفی گوید: هنگامی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله بین اصحابش - از جمله ابو بکر و عمر - پیمان برادری بست، علی علیه السلام عرضه داشت:

یا رسول اللّه! ذهب روحی و انقطع ظهری حین رأیتک فعلت ما فعلت بأصحابک غیری، فإن کان هذا من سخط عَلَیّ فلک

العتبی و الکرامه.

ای رسول خدا! قالب تهی کردم و کمرم شکست آنگاه که دیدم شما بین اصحاب خود جز من پیمان برادری بستی. پس اگر خشم شما از من باعث شده که مورد توجه قرار نگیرم، شایسته سرزنشم و بزرگواری از آنِ شماست.

در این هنگام پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود:

و الّذی بعثنی بالحقّ! ما أخّرتک إلّا لنفسی، و أنت منّی بمنزله هارون من موسی غیر أنّه لا نبیّ بعدی، و أنت أخی و وارثی.

به خدایی که مرا به حق به پیامبری مبعوث کرد! تو را فقط برای خود برگزیدم و تو برای من همانند هارون برای موسی هستی، جز این که پیامبری پس از من نیست، و تو برادر و وارث من هستی.

حضرت علی علیه السلام عرضه داشت:

ما أرث منک یا رسول اللّه؟

چه چیزی از شما به ارث می برم ای رسول خدا؟

پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود:

ما ورّث الأنبیاء من قبلی.

هر آن چه پیامبران پیش از من به ارث گذاشته اند.

حضرت علی علیه السلام پرسید:

ما ورّث الأنبياء من قبلك؟

پیامبران قبل از شما چه چیزی به ارث گذاشته اند؟

فرمود:

کتاب ربّهم و سنّه نبیّهم و أنت معی فی قصری فی الجنّه مع فاطمه ابنتی و أنت أخی و رفیقی.

کتاب پروردگارشان و راه و روش پیامبرشان. و تو در قصر من در بهشت، همراه دخترم فاطمه با من خواهی بود، و تو برادر و رفیق من هستی.

آنگاه پیامبر صلی اللّه علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود:

«إِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِینَ». (۱)

برادرانی که بر تخت ها رو به روی هم نشسته اند.

این حدیث را حافظ جلال الدین سیوطی در الدرّ المنثور در ذیل تفسیر آیه شریفه نقل کرده است، آن جا که خداوند متعال می فرماید:

«اللّهُ یَصْطَفِی مِنَ الْمَلائِکَهِ رُسُلاً وَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ». (۲)

۱- ۱) . سوره حجر: آیه ۴۷.

۲- ۲) . سوره حج: آیه ۷۵.

خداوند از فرشتگان رسولانی برمی گزیند و نیز از انسان ها که خدا شنوا و بیناست.

تناسب این آیه شریفه با آن حدیث در خور توجه است. وی این حدیث را از بغوی، باوردی، ابن قانع، طبرانی و ابن عساکر (۱) نقل نموده است. این حدیث در این منابع نیز آمده است: مناقب علی علیه السلام تألیف احمد بن حنبل، (۲)الریاض النضره فی مناقب العشره المبشّره. (۳)

متّقی هندی نیز در کنز العمّال این حدیث را از مناقب علی علیه السلام ذکر کرده است. (۴)

۲. به هنگام ولادت امام حسن و امام حسین

علیهما السلام

دومین مورد بیان این حدیث به هنگام ولادت امام حسن و امام حسین علیهما السلام است.

ملا علی قاری در سیره خود می نویسد: جابر بن عبد اللّه انصاری در ضمن حدیثی گوید: به هنگام ولادت امام حسن علیه السلام جبرئیل به پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله فرود آمد و به امر خدا به پیامبر عرضه داشت:

۱- ۱) . الدرّ المنثور: ۶ / ۷۶ و ۷۷.

۲- ۲) . المناقب: ۱۴۲، حدیث ۲۰۷.

۳- ۳) . الریاض النضره: ۳ / ۱۸۲.

۴- ۴) . کنز العمّال: ۹ / ۱۷۶، حدیث ۲۵۵۵۴ و ۳ / ۱۰۵، حدیث ۳۶۳۴۵.

إنّ عليّاً منک بمنزله هارون من موسی. (۱)

به راستی که علی برای تو همانند هارون برای موسی است.

۳ . در خطبه غدیر خم

سومین جایگاه بیان این حدیث شریف، خطبه غدیر خم است.

گفتنی است که ما این حدیث را در کتاب نگاهی به حدیث غدیر نقل کرده ایم.

۴ . در ماجرای بستن در خانه های اصحاب به مسجد

چهارمین مورد بیان این حـدیث در ماجرای بسـتن درهاست. ما در پژوهشـی که درباره این ماجرا انجام داده ایم، به این حدیث اشاره کرده ایم. در روایت چنین آمده است که پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود:

و إنّ علیاً منّی بمنزله هارون من موسی.

و همانا علی برای من، به منزله هارون است برای موسی.

این روایت را فقیه ابن مغازلی در مناقب امام علی علیه السلام (۲) نقل کرده است.

ص:۱۲۹

۱- ۱) . وسیله المتعبدین إلی متابعه سیّد المرسلین: ۵ / ۲۲۵.

۲- ۲) . مناقب امام علی علیه السلام، ابن مغازلی: ۲۵۵ - ۲۵۷.

۵. تقاضای عمر بن خطّاب

پنجمین مورد همان است که عمر بن خطّاب گفت که «کفّوا عن ذکر علی...» ؛ (سخن گفتن از علی را بس کنید...).

ما پیش تر این جریان را از منابع بسیاری نقل کردیم.

۶. در ماجرای دختر حمزه سیدالشهداء

ششمین مورد بیان حدیث شریف منزلت در ماجرای دختر حضرت حمزه سیّدالشهداء است. ماجرا از این قرار است:

هنگـامی کـه دختـر حضـرت حمزه از مکّه به مـدینه منـوّره آمـد، امیر مؤمنـان علی علیه السـلام ، جعفر و زیـد برای کفـالت و سرپرستی او اختلاف نظر پیـدا کردنـد و قصه را نزد پیامبر خـدا صـلی اللّه علیه و آله بردنـد تا آن حضـرت داوری نماید. پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

أمّا أنت یا علی! فأنت منّی بمنزله هارون من موسی إلّا النبوّه.

اما تو یا علی! تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی، مگر در مقام نبوّت.

این روایت را ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق (۱)، احمد بن حنبل در

ص:۱۳۰

۱- ۱) . تایخ مدینه دمشق: ۱ / ۳۶۸، ترجمه امام علی علیه السلام، حدیث ۴۰۹.

مسند، (۱) بیهقی در السنن الکبری (۲) و دیگران نیز نقل کرده اند.

۷ . در حدیثی از جابر

هفتمین مورد، حدیثی از جابر بن عبد اللَّه انصاری است. وی گوید: ما در مسجد خوابیده بودیم که پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله آمد و چنین فرمود:

أ ترقدون بالمسجد؟ إنّه لا یرقد فیه.

آیا در مسجد می خوابید؟ مسجد جای خوابیدن نیست.

علی علیه السلام نیز همراه آنان بود، پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله به آن حضرت رو کرد و فرمود:

تعال یا علی! إنّه یحلّ لک فی المسجد ما یحلّ لی. أما ترضی أن تکون منّی بمنزله هارون من موسی إلّا النبوّه؟!

علی جان! نزدیک بیا، آن چه در مسجد برای من حلال است برای تو نیز روا است. آیا راضی نیستی که برای من همانند هارون برای موسی باشی، مگر در مقام نبوّت؟!

این حدیث نیز در تاریخ مدینه دمشق آمده است. (۳)

۱- ۱) . مسند احمد: ۱ / ۱۸۵، حدیث ۹۳۳.

۲- ۲) . السنن الکبری: ۸ / ۶.

۳- ۳) . تاریخ مدینه دمشق: ترجمه امام علی علیه السلام، ۱ / ۲۹۰، حدیث ۳۲۹.

۸. در حدیث امّ سلمه

هشتمین مورد بیان حدیث منزلت حدیث امّ سلمه است.

پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله به همسرش امّ سلمه فرمود:

یا أمّ سلمه! إنّ علیّاً لحمه من لحمی و دمه من دمی و هو منّی بمنزله هارون من موسی إلّا أنّه لا نبیّ بعدی.

ای ام سلمه! گوشت علی از گوشت من، خون او از خون من و او برای من همانند هارون برای موسی است، مگر آن که پس از من پیامبری نیست.

این حدیث نیز در تاریخ مدینه دمشق موجود است. (۱)موارد فراوان دیگری نیز وجود دارد که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله در آن موقعیّت ها، حدیث منزلت را در شأن امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده اند. البته ما تمامی آن موارد را بررسی کرده ایم، ولی به جهت رعایت اختصار به همین مقدار بسنده نموده و از ذکر آن ها خودداری می کنیم.

چکیده دلالت حدیث منزلت بر خلافت

صراحت حدیث منزلت در جانشینی و امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام در این نکات خلاصه می شود:

۱- ۱) . تاریخ مدینه دمشق: ترجمه امام علی علیه السلام، ۱ / ۳۶۵، حدیث ۴۰۶.

نکته یکم: برخی از اصحاب بزرگ رسول خدا صلی اللّه علیه و آله آرزوی چنین مقامی را می نمودند.

نکته دوم: پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله در موقعیّت های گوناگون این حدیث را تکرار فرموده است.

نکته سوم: قراینی که در متن حدیث و نقل های مختلف آن وجود دارد.

قراینی از حدیث

پیرامون این واقعه شواهد و قراین بسیاری است که ما پاره ای از این قراین را بیان می نماییم.

نخستین شاهد: پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله در این حدیث چنین فرمود:

لا بدّ أن أقیم أو تقیم.

حتماً یا باید من در مدینه بمانم و یا تو بمانی.

از این جمله استفاده می شود که در هیچ کاری کسی جز علی علیه السلام نمی تواند به جای پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله بنشیند و نایب آن حضرت باشد، کارهای او را انجام دهد، شریک و همیار او باشد و مسئولیت های او را به انجام رساند.

این امر نمونه های دیگری نیز دارد که از جمله می توان به جریان

رساندن سوره برائت به اهل مکّه توسط امیر مؤمنان علی علیه السلام اشاره نمود.

دومین شاهد: پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود:

خلّفتک أن تکون خلیفتی.

تو را به جای خود نهادم تا جانشین من باشی.

این عبارت نیز شاهد دیگری بر مطلب است که شرح آن گذشت.

سومین شاهد: پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود:

أنت منّی بمنزله هارون من موسی... .

تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی... .

تا آن جا که فرمود:

فإنّ المدینه لا تصلح إلّا بی أو بک.

زیرا که امور مدینه به غیر من یا تو سامان نخواهد یافت.

حاکم نیشابوری پس از نقل این حدیث در المستدرک می گوید:

سند این حدیث صحیح است؛ ولی بُخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند.

چهارمین شاهد: پیامبر اکرم به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

لک من الأجر مثل مالی و ما لک من المغنم مثلما لی.

هر آن چه به من اجر و پاداش دهند، به تو نیز خواهند داد و هرچه غنیمت نصیب من شود، برای تو نیز همانند آن خواهد بود.

این حدیث را نویسنده کتاب الریاض النضره فی مناقب العشره المبشره آورده است. (۱)پنجمین شاهد: در یکی از نقل های حدیث منزلت آمده است که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله به امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین فرمود:

إنّه لا ینبغی أن أذهب إلّا و أنت خلیفتی.

سزاوار نیست من بروم مگر آن که تو جانشین من باشی.

به طور قطع این حدیث، حدیث صحیحی است و در منابع بسیاری نقل شده است؛ از جمله در مسند احمد، (۲) مسند ابی یعلی ، المستدرک، (۳) تاریخ مدینه دمشق، (۴) تاریخ ابن کثیر، (۵) الإصابه (۶) و دیگر منابع.

ششمین شاهد: پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله فرمود:

أنت خلیفتی فی کلّ مؤمن بعدی. أنت منّی بمنزله هارون من موسی و أنت خلیفتی فی کلّ مؤمن بعدی.

پس از من، تو جانشینِ من برای هر مؤمنی خواهی بود. تو برای

۱- ۱) . الریاض النضره: ۳ / ۱۱۹.

۲- ۲) . مسند احمد: ۱ / ۵۴۵، حدیث ۳۰۵۲.

۳- ۳) . المستدرک: ۳ / ۱۳۳ و ۱۳۴.

۴- ۴) . تاریخ مدینه دمشق: ترجمه امام علی علیه السلام، ۱ / ۲۰۹، حدیث ۲۵۱.

۵- ۵) . البدایه و النهایه: ۷ / ۳۳۸.

۶- ۶) . الإصابه: ۴ / ۲۷۰.

من همانند هارون برای موسی هستی و تو پس از من جانشین من بر هر مؤمنی خواهی بود.

این حدیث نیز با سند صحیح در خصائص نَسائی موجود است. (۱)

قراینی خارج از متن حدیث

شواهدی که خارج از متن حدیث برای این معنا گواهی می دهد بسیار زیاد است. ما حدیث منزلت را از نظر سندی و دلالتی بررسی کردیم و روشن شد که حدیث منزلت، به صراحت بر خلافت و جانشینی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله دلالت می کند.

اگر کسی بکوشد امامت و جانشینی پس از پیامبر را در رتبه چهارم قرار دهد، بایستی ابتدا با دلیل های قطعی، حقّانیتِ خلافت سه شیخ پیشین را اثبات کند تا بتواند این حدیث را بر رتبه چهارم پس از عثمان حمل نماید، در غیر این صورت چنین کاری صحیح نخواهد بود.

از طرفی این حدیث عصمت امیر مؤمنان علی علیه السلام را ثابت می کند. همین طور برتری آن حضرت از جهات اعلمیّت و افضلیّت را بر دیگران ثابت می نماید.

۱- ۱) . خصائص نَسائی: ۴۹ و ۵۰.

داستان اروی با معاویه

اکنون جا دارد روایتی را در این جا نقل کنیم، گرچه سخن به درازا کشیده است. در روایتی آمده است:

اروی دختر حارث بن عبد المطّلب بن هاشم که پیرزن کهن سالی بود نزد معاویه آمد.

معاویه به او گفت: آفرین بر تو ای خاله! حالت چطور است؟

اروی پاسخ داد:

بخیر یا بن أُختی! لقد کفرت النعمه، و أسأت لابن عمّک الصحبه، و تسمّیت بغیر اسمک، و أخذت غیر حقّك، و کنّا أهل البیت أعظم الناس فی هذا الدین بلاءاً، حتّی قبض اللّه نبیّه مشکوراً سعیه، مرفوعاً منزلته، فوثبت علینا بعده بنو تیم وعدی و أُمیّه، فابتزّونا حقّنا، ولّیتم علینا تحتجّون بقرابتکم من رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله ، و نحن أقرب إلیه منکم و أولی بهذا الأمر، و کنّا فیکم بمنزله بنی إسرائیل فی آل فرعون، و کان علی بن أبی طالب بعد نبیّنا بمنزله هارن من موسی.

خوبم ای پسر خواهر! امّا تو در مقابل نعمت ناسپاسی کردی و با پسرعمویت بدرفتاری نمودی، نام دیگری را بر خود نهادی و حقّ دیگری را گرفتی. امتحان و ابتلای ما خانواده در این

دین از همه سخت تر بود تا این که خدا پیامبرش را به سوی خود برد، در حالی که از تلاشش سپاسگزاری نمود و جایگاهش را بالا برد. پس از او فرزندان قبیله تیم (ابو بکر) و عَدِی (عمر) و امیّه (عثمان و معاویه) بر ما هجوم بردند و حق ما را غصب نمودند. شما بر ما مسلّط شده اید و به خویشاوندی خود با رسول خدا صلی اللّه علیه و آله استدلال می کنید، در حالی که ما از شما به پیامبر نزدیک تر و به این امر سزاوارتریم. ما در میان شما همانند بنی اسرائیل در فرعونیان هستیم و علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از پیامبرمان همچون هارون برای موسی بود.

در این هنگام عمرو عاص به او گفت: بس کن ای پیرزن گمراه! سخنت را کوتاه کن که عقلت را از دست داده ای.

اروی گفت: ای پسر نابغه! تو سخن می گویی در حالی که مادرت مشهورترین فاحشه مکّه بود و مزدش از همه ارزان تر بود. پنج نفر از قریشیان تو را از آنِ خود می دانستند. از مادرت پرسیدند که تو از کدام یک ایشان هستی.

او گفت: همه آن ها نزد من می آمدند. ببینید بیشتر به کدام یک شباهت دارد، بچّه را از آنِ او بدانید. دیدند از همه بیشتر به عاص بن

در این هنگام معاویه گفت: ای خاله! آن چه گذشته خداوند بخشیده است(!) نیازت را بگو.

اروی گفت: من به تو نیازی ندارم؛ آنگاه از نزد معاویه بیرون رفت.

در روایتی آمده است: اروی در پاسخ معاویه گفت: دو هزار دینار می خواهم تا چشمه ای جوشان در زمینی سرسبز بخرم که برای فرزندان مستمند حارث بن عبد المطلب باشد، دو هزار دینار دیگر برای ازدواج فقیران بنی حارث و دو هزار دینار دیگر تا از سختی روزگار آسوده شوم.

معاویه دستور داد آن چه می خواهد به او بپردازید.

شاهد ما از نقل این جریان آن است که اروی دختر عموی پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله به حدیث منزلت استشهاد کرده و به این وسیله بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام استدلال می نماید و علی علیه السلام را به هارون تشبیه کرده و هم چنین اهل بیت علیهم السلام را همانند بنی اسرائیل در فرعونیان قرار داده است.

این روایت با اندک تفاوت در این منابع موجود است:

العقد الفرید ، المختصر فی اخبار بنی البشر ، روضه المناظر نگارش

ص:۱۴۰

ابن شحنه حنفی که از کتاب های تاریخی معتبر است. (1)آری، این گونه دلالت حدیث شریف منزلت پایان یافت و به تمامی اشکال های علمی پاسخ داده شد که همه سپاس ها از آنِ خداوند یکتاست.

۱- ۱) . العقد الفرید: ۲ / ۱۱۹، المختصر فی اخبار بنی البشر: ۱ / ۱۸۸، روضه المناظر، حاشیه تاریخ ابن کثیر، وقایع سال ۶۰ ه .

بخش هفتم: نگاهی به اشکال های غیر علمی

اشکال های غیر علمی

اشاره

اکنون بـه اشـکالاتی کـه از روش هـای غیر علمی برای ردّ حـدیث منزلـت پنـاه برده انـد به اختصـار اشـاره می کنیم. برخی از مغرضان اهل تسنّن، آنگاه که از راه علمی نتوانسته اند اشکالی بر حدیث منزلت وارد کنند، از روش های غیر علمی بهره جسته اند.

۱ . تحریف حدیث

نخستین راهی که پس از اشکال های واهی و شکست خورده برمی گزینند، همان تحریف حدیث است.

آنـان پس از آن که ملاحظه کردنـد که اشـکال هـای بی موردشان در سـندهای حـدیث و دلالت های آن بی فایـده است، به تحریف حـدیث روی آوردنـد؛ از جمله یکی از ناصبی ها که چاره ای جز تحریف حدیث ندیده؛ به این کار دست زده است؛ ولی چه کار زشتی و چه تحریف بدی کرده است. او به گونه ای این حدیث را تحریف کرده که کافران

چنین نمی کنند.

به شرح حال حریز بن عثمان در تاریخ بغداد ، خطیب بغدادی و هم چنین به کتاب تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی مراجعه کنید.

آن ها از حریز چنین نقل می کننـد. حریز می گویـد: روایتی را که مردم از پیامبر صـلی اللّه علیه و آله نقل می کنند که به علی گفته: «أنت منّی بمنزله هارون من موسی» ؛ این سخن درست است. اما شنونده اشتباه شنیده است.

راوی پرسید: مگر چطور بوده است؟

گفت: این حدیث چنین است:

أنت منی بمنزله قارون من موسی (!!)

پرسیدم: از چه کسی این طور نقل می کنی؟

گفت: شـنیدم که ولید بن عبد الملك بر فراز منبر آن را نقل می کرد. (1)به راستی نظر شما در مورد این شخص و راویان این روایت چیست؟

ولی با تأسّف بسیار، همین حریز از کسانی است که بُخاری در

۱- ۱) . تاریخ بغداد: ۸ / ۲۶۸، حدیث ۴۳۶۵، تهذیب التهذیب: ۲ / ۲۰۹.

صحیح خود بر او اعتماد نموده و احادیثش را نقل کرده است. از طرفی تمامی نگارندگان کتاب های صحیح اهل تسنن - جز صحیح مسلم - او را پذیرفته و روایتش را تصحیح نموده و از او نقل کرده اند!

در نقلی آمده است: هنگامی که از احمد بن حنبل درباره این شخص پرسیدند گفت: مورد اعتماد است، مورد اعتماد است، مورد اعتماد است!

این در حالی است که در شرح حال حریز این گونه نوشته اند: او همیشه به علی علیه السلام فحش می داد و با تمام توان به آن حضرت می تاخت و ظلم می کرد(!)

عالمان اهل سنّت تصریح کرده اند که حریز ناصبی بوده و همواره می گفته: من علی را دوست ندارم، چون پدران مرا کشته است.

وی همواره می گفته: امام ما (معاویه) برای ما و امام شما (علی) برای خودتان. او در هر صبح و شام هفتاد مرتبه علی را لعن می کرده است(!)

و موارد دیگری از این قبیل که از او نقل شده است؛ امّا با تمام این تفاصیل، اهل سنّت روایت او را صحیح می دانند، احمد بن حنبل سه بار می گوید که او مورد اعتماد است و بخاری و همه نگارندگان کتاب های صحیح - جز مسلم - از او روایت می کنند.

آری، از این رو پژوهشگر آزادانـدیش می فهمـد که آنان بر چه معیارها و ضوابطی در تصـحیح حـدیث و اثبات وثاقت راوی اعتماد می کنند، و با علی علیه السلام و خاندانش علیهم السلام چگونه رفتار می کنند.

۲ . جعل حدیث منزلت برای شیخین

عدّه ای دیگر در قبال حدیث منزلت روش دیگری را برگزیدند.

آنـان حـدیث منزلت دیگری را هم برای شـیخین درست کردنـد! و از رسـول خـدا صـلی اللّه علیه و آله چنین نقـل نمودنـد که فرمود:

أبو بکر و عمر منّی بمنزله هارون من موسی.

ابو بکر و عمر برای من به منزله هارون برای موسی است(!)

این حـدیث را خطیب بغـدادی به سـند خود نقل کرده و پس از او مَنّاوی در کتاب کنوز الحقائق من حدیث خیر الخلائق ، این حـدیث را از خطیب بغدادی نقل می کند. (۱)امـا از نیک بختی این است که ابن جوزی این حـدیث ساختگی را آورده است، البتّه نه در کتاب الموضوعات ؛ بلکه در کتاب العلل المتناهیه فی الاحادیث الواهیه . وی پس از نقل آن می گوید: این حدیث

۱- ۱) . تاریخ بغداد: ۱۱ / ۳۸۵، حدیث ۶۲۵۸، کنوز الحقائق من حدیث خیر الخلائق - چاپ شده در حاشیه الجامع الصغیر - : حرف الف.

صحیح نیست. (1)هم چنین ذهبی در میزان الاعتدال می گوید: این حدیث منکر و ناشناخته است. (2)وی بار دیگر این حدیث را در همین کتاب آورده و می گوید:

خبری دروغ است. (3)ابن حجر عسـقلانی نیز در لسان المیزان ، این حدیث را دروغ دانسته و بر ساختگی بودن آن تصریح می کند. (4)بنا بر این، هیچ راهی برای استناد به این حدیث ساختگی نیست.

حدیثی که خود اهل تسنن بر ضعف، یا دروغ بودن و مجعول بودنش تصریح می کنند و علاوه بر آن این حدیث ساختگی، در هیچ کدام از کتاب های صحاح، مسانید و سنن وجود ندارد.

۳ . ردّ حدیث منزلت

سومین و آخرین روشـی که برای آنان مانده، همان ردّ کردن حدیث منزلت و نپذیرفتن صـحّت آن است؛ با این که - آن سان که روشن

۱- ۱) . العلل المتناهیه: ۱ / ۱۹۹، حدیث ۳۱۲.

۲- ۲) . میزان الاعتدال: ۵ / ۴۷۳، حدیث ۶۹۰۰.

۳- ۳) . همان: ۵ / ۲۰۷، حدیث ۶۰۱۵.

۴- ۴) . لسان المیزان: ۵ / ۹، حدیث ۵۸۲۸. در این منبع فقط نام ابو بکر آمده است.

شد - این حدیث در صحیح بُخاری و صحیح مسلم و منابع دیگر آمده است.

بسیاری از علمای اهل تسنّن همین راه را پیموده اند و همین بهترین گواه است که آن ها در راه های دیگر شکست خورده و با روش های علمی نتوانسته اند در این حدیث اشکالی وارد نمایند.

ابو الحسن سیف الدین آمدی گوید: این حدیث صحیح نیست.

ابن حجر مکّی سخن او را در الصواعق المحرقه نقل کرده است. (۱)هم چنین شریف جرجانی در شرح المواقف ، نظر آمدی را پذیرفته و بر آن اعتماد کرده است. (۲)قاضی ایجی نیز در پاسخ حدیث منزلت می گوید: از ناحیه سند نمی توان به این حدیث استدلال کرد. (۳)هم چنین افراد دیگری نیز این حدیث را ردّ می کنند و می گویند:

سند آن صحیح نیست و افراد بسیاری از آنان نیز بر سخن آمدی اعتماد می نمایند.

جالب این که ذهبی در میزان الاعتدال و در شرح حال آمدی چنین

ص:۱۵۰

۱- ۱) . الصواعق المحرقه: ۷۳.

۲- ۲) . شرح مواقف: ۸ / ۳۶۲.

۳- ۳) . همان.

می گویـد: به جهت عقیـده بـدی که آمدی داشت از دمشق بیرون رانده شد، و این که نقل شده است که او نماز نمی خوانده، صحیح است. (۱)ما می گوییم: اگر بی نمازی عیبی است که انسان را از عدالت می اندازد و سـبب می شود که سخن و نظرش در مسایل علمی بی اعتبار شود؛ پس چرا به این شخص اعتماد نموده و سخنش را نقل می کنند؟

علاوه بر آن بنا بر تحقیق انجام یافته، در شـرح حال بسـیاری از حافظان حـدیث و پیشوایان بزرگ اهل سـنت؛ همان محدّثان و راویان سنّت پیامبر و امینان بر دین آمده است که نماز نمی خوانده اند(!)

اگر این نوشـتار فرصتی می داد، به برخی از عبارت هایی که در مـدح و ثنای آن ها و توثیق و تعظیمشان آمـده است اشاره می کردیم که این عبـارت هـا گواه این است که ترک نمـاز، همان که در نزد مسـلمانان پایه و عمود دین است، مایه هیـچ نقص و عیبی در این افراد نیست(!)

سخن آخر

آن چه بررسـی و بیان شـد، تلاش ها و اشـکالاتی بود که اهل تسـنّن پیرامون حـدیث منزلت داشـتند. اشـکال کنندگان، علما و حافظان آن ها و کسانی هستند که اهل سنّت در عقاید، احکام و فروع فقهی بر آن ها

۱- ۱) . میزان الاعتدال: ۳ / ۳۵۸، حدیث ۳۶۵۲.

اعتماد می کنند.

به راستی اگر خـدای متعـال برای این امّت، بهترین علمایش را – از همین طایفه مظلومی که به گفته اروی حالشان همچون بنی اسرائیل در چنگال فرعونیان است – تقدیر نکرده بود، دین مبین از بین می رفت و آثار سید المرسلین نابود می گشت.

ولی خداوند سبحان به وسیله این عالمان حجّت را بر دیگران تمام کرده است.

اکنـون بر پژوهشـگران بـا انصـافی که در پی بحث و تحقیقنـد و می خواهنـد حق را در هر جـا که باشـد بیابنـد و از آن پیروی نمایند، شایسته است که واقعیّت قضایا را بفهمند.

از خداونـد بزرگ می خواهیم که مـا را بر این اعتقاد که بر پایه قرآن و سـنّتی که نزد همه مقبول و معتبر است، اسـتوار کرده و ثابت قدم بدارد و به ما توفیق دهد تا وظایف و مسـئولیّتمان را در آشـکار کردن حقایق و توضـیح امور – همان گونه که وجود دارد – به خوبی انجام داده و آن هایی را که در پی حق و واقعیّتند به آن چیزی که خدا و رسولش راضـی هسـتند یاری نماییم. صلوات و رحمت خدا بر حضرت محمّد و خاندان پاکش باد.

ص:۱۵۲

کتاب نامه

«الف»

۱. قرآن کریم.

۲. نهج البلاغه: (محمّد عبده) چاپخانه استقامت، مصر.

۳. إرشاد الساری: احمد بن محمّد بن ابو بکر قسطلانی، دار احیاء تراث عربی، بیروت.

۴. الإستیعاب: ابن عبد البرّ، دار الجیل، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۲.

۵. الإصابه: ابن حجر عسقلانی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان.

«ب»

۶. البدایه و النهایه: ابن کثیر، دار الفکر، بیروت، لبنان.

«ت»

۷. المختصر فی أخبار بنی البشر: عماد الدین اسماعیل بن ابی الفداء، حسینیه مصریه، قاهره، مصر.

۸. تاریخ بغداد: خطیب بغدادی، دار الکتب عربی، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۷.

۹. تاریخ مدینه دمشق: ابن عساکر، دار الفکر، بیروت، سال ۱۴۱۵.

۱۰. تحفه اثنا عشریه: شاه عبد العزیز دهلوی، نورانی، کتابخانه، پیشاور، پاکستان.

۱۱. تفسیر بغوی معالم التنزیل فی التفسیر و التأویل: ابو محمّد حسین بن مسعود فراء بغوی، دار الفکر، سال ۱۴۰۵.

۱۲. تفسیر الجلالین: جلال الدین محمد بن احمد المحلّی شافعی؛ و جلال الدین سیوطی.

۱۳. تفسیر ثعلبی الکشف و البیان: امام ثعلبی، نشر مصطفی بابی حلبی، مصر، سال ۱۳۸۸.

۱۴. تهذیب التهذیب: ابن حجر عسقلانی، دار الفکر، بیروت، لبنان، سال ۱۴۰۴.

۱۵. تهذیب الکمال: مزی، مؤسسه الرساله، بیروت، لبنان، سال ۱۴۱۳.

«ج»

۱۶. الجامع الکبیر: جلال الدین سیوطی، دار الفکر، بیروت، سال ۱۴۱۴.

«خ»

۱۷. الخصائص: نَسائی، مجمع إحیاء الثقافه الإسلامیه، قم، ایران، چاپ اول، سال ۱۴۱۹.

«د»

۱۸. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: جلال الدین سیوطی، دار الفکر، بیروت، لبنان، سال ۱۴۰۳.

«ر»

۱۹. روضه المناظر: ابن شحنه حنفی، (مطبوع در حاشیه تاریخ ابن کثیر).

۲۰. ریاض النضره: محب الدین الطبری، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان.

«ز»

۲۱. زاد المعاد: ابن قیم جوزی، مؤسسه الرساله، بیروت، سال ۱۴۰۸.

«س»

۲۲. سنن ابن ماجه: ابن ماجه قزوینی، دار الجیل، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۸.

۲۳. سنن ابی داود: ابی داوود، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۶.

۲۴. السنن الکبری: بیهقی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۱۴.

۲۵. سنن تِرمذی: محمّد بن عیسی تِرمذی، دار الفکر، بیروت.

۲۶. سنن النسائی: نسائی، دار المعرفه، بیروت، لبنان، چاپ سوم، سال ۱۴۱۴.

۲۷. سیره ابن هشام: ابن هشام، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان،چاپ اول، سال ۱۴۱۵.

۲۸. السیره الحلبیّه: علی بن برهان الدین حلبی، مکتبه التجاریه الکبری،قاهره، مصر، سال ۱۳۸۲.

«ش»

۲۹. شرح صحیح مسلم: محی الدین یحیی بن شرف نَوَوی.

۳۰. شرح المواقف: سیّد شریف جرجانی، از منشورات شریف رضی، قم، ایران، چاپ اول، سال ۱۴۱۲.

«ص»

۳۱. صحیح بُخاری: محمد بن اسماعیل بُخاری، دار احیاء التراث عربی، بیروت، لبنان.

۳۲. صحیح مسلم: مسلم بن حجّاج قشیری نیشابوری، دار الفکر، بیروت، لبنان، سال ۱۳۹۸.

۳۳. الصواعق المحرقه: ابن حجر هیتمی مکّی، مکتبه القاهره، قاهره، مصر.

«ط»

۳۴. الطبقات الکبری: ابن سعد، دار صادر، بیروت، لبنان، سال ۱۴۰۵.

«ع»

۳۵. العقد الفرید: ابن عبد ربّه، دار الکتاب العربی بیروت، لبنان، سال ۱۴۰۳.

۳۶. العلل المتناهیه: ابن جوزی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۰۳.

۳۷. عیون الأثر: ابن سید الناس، مکتبه دار التراث، مدینه منوّره، سال ۱۴۱۳.

«ف»

۳۸. فتح الباری فی شرح البخاری: ابن حجر، دار احیاء التراث عربی، بیروت، لبنان.

۳۹. فیض القدیر: مَناوی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۵.

«ق»

۴۰. قطف الأزهار المتناثره فی الأخبار المتواتره: جلال الدین سیوطی.

«ک»

۴۱. کشف الأسرار فی شرح أُصول البزدوی: شیخ عبد العزیز بُخاری، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، سال ۱۴۱۸.

۴۲. کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام: حافظ گنجی.

۴۳. کنز العُمّال: متّقی هندی، دار احیاء التراث عربی، بیروت، لبنان.

۴۴. کنوز الحقائق من حدیث خیر الخلائق: مناوی، مطبوع در حاشیه الجامع الصغیر.

«ل»

۴۵. لسان المیزان: ابن حجر، دار احیاء التراث عربی، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۶.

«م»

۴۶. مجمع الزوائد و منبع الفوائد: هیثمی، دار الفکر، بیروت، لبنان، سال ۱۴۱۲.

۴۷. المختصر (بیان المختصر): ابن حاجب، مرکز احیاء التراث اسلامی، مکّه مکرمه، عربستان سعودی.

۴۸. المستدرک علی الصحیحین: حاکم نیشابوری، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۱.

۴۹. مسند احمد بن حنبل: احمد بن حنبل شیبانی، دار احیاء التراث عربی، بیروت، لبنان، چاپ سوم، سال ۱۴۱۵.

۵۰. المطوّل: سعد الدین تفتازانی، انتشارات داوری، قم، ایران، سال ۱۴۱۶.

۵۱. المعجم الاوسط: سلیمان بن احمد لخمی طبرانی، دار الحرمین، سال ۱۴۱۵.

۵۲. المناقب: احمد بن حنبل شیبانی.

۵۳. مناقب امام علی علیه السلام : ابن مغازلی، دار الأضواء، بیروت، سال ۱۴۰۳.

۵۴. منهاج السنّه النبویّه: ابن تیمیّه حرّانی، مکتبه ابن تیمیّه، قاهره، مصر، چاپ دوم، سال ۱۴۰۹.

۵۵. میزان الإعتدال: ذهبی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۶.

«ن»

۵۶. نظم درر السّمطین: جمال الدین محمّد بن یوسف زرندی حنفی.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹